

در کتاب استاد

شیراز



ابوالفضل علیچای

بهاء ۷۰۰ ریال



در کتابت استاد

شریاء

امکون شد



کتابخانه شخصی استاد

ابو الفضل علی حسینی

در مکتب استاد شهریار
بمناسبت دومین سالگرد درگذشت استاد شهریار

مؤلف: ابوالفضل علی محمدی
تیراژ: ۳۰۰۰ جلد تابستان ۶۹
چاپ: افست تابش، تبریز
حروف چینی: سازمان چاپ هادی، تبریز
خط روی جلد: ابراهیم بخت شکوهی
تذهیب روی جلد: زنوزی



فهرست مندرجات

مقدمه ۴

بخش اول

آخرین مصاحبه ۵

متفرقه ها ۱۰

اصطلاحات، تعبیرات، تشبیهات، استعارات و کنایات اشعار ترکی ۱۷

تفسیر غزل مناجات ۳۱

تفسیر غزل قیام محمد (ص) ۳۷

بخش دوم

بررسی اشعاری از حافظ از دیدگاه شهریار ۴۵

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

مجموعه گفت و شنودهایی که با نام «در مکتب استاد» تقدیم خواننده می‌شود، درد و بخش مستقلی که مستخرج از تقریرات حضوری فرزانه شهیر سید محمد حسین شهریار می‌باشد، تنظیم یافته است.

در بخش نخست علاوه از آخرین نظرات استاد در زمینه‌های مختلف شعری، ابهامات و تشبیهات و لغات دشوار «حیدر با بایه سلام» و «سهندیه» و دیگر اشعار ترکی مورد بررسی قرار گرفته و د و غزل فارسی از غزلیات عرفانی با افاضت ایشان تفسیر شده است.

بخش دوم اختصاص به شرح برخی از ابیات حافظ دارد که قبلاً "به شکل جداگانه‌ای چاپ و منتشر شده بود.

امیدوارم که این گوشش ناچیز در شناساندن آن روح بزرگ شعر ترکی و فارسی سهمی کوچک داشته باشد و مصداقی از:

حق سائسک بالعلم التعظیم له و التوقیر لمجلسه و تظهر مناقبه پیدا نماید.

بمنه و کرمه

خرداد ماه ۱۳۶۹

ابوالفضل علیمحمدی

یادآوری

با پوزش غلطها و افتادگی‌های بخش دوم اصلاح می‌گردد .

صفحه	سطر	غلط	درست
۹	۳	اناالمخمور	اناالمخمور
۱۰	۲	اتینی	اطعنی
۱۲	۲	لینظر	لینذر
۱۵	۳	للبلأ	للولا
۱۵	۶	شعرا	شوری
۱۸	۵	وزبندگی	وز بنده بندگی
۲۳	آخر	عن	ان
۲۸	۵	واعتصمو	واعتصموا
۲۹	پیش از آخر	باده تکراری است	
۳۵	۶	عبارت	عبادت
۴۲	۸	قتله	قتلته
۴۳	پیش از آخر	افت	حفت
۴۳	آخر	بهالشهوات	بالشهوات
۴۴	۳	صبحگاهی	صبحگاه
۴۴	۷	عذر خواه نیست	عذر خواه منست
۴۵	۱۱	مو مومنین	مومنین
۴۶	آخر	بین الاصبع	بین اصبعی

عینه الیمنی	عینہو یمنا	۸	۴۹
عینہ الیسری	عینہو یسرا	۱۵	۴۹
ابواسحاق	ابوالسحاق	پیش از آخر	۸۲

آخرین مصاحبه

سؤال: لطفاً اگر ممکن است بفرمائید عشق در شعرهای شما چه نقشی دارد؟
جواب: شما می‌دانید که اصولاً "خودشناسی از راه علم و عقل و تفکر حاصل نمی‌شود لازمه خودشناسی عشق است، عشق هم تشعشع ذات الهی است. اما مراتب مختلف دارد، کلاسهای متفاوت دارد. خیلی‌ها هستند عشق و هنر را می‌گیرند، اما چون کلاشان پائین است لباس و ظاهر آن را به جای خود آنها می‌گیرند تنها کسانی که به کلاس بالاتر می‌رسند معنی اینها را درک می‌کنند انسان هم یکمرتبه نمی‌تواند به بالاترین کلاس برسد، اینست که انسان یکمرتبه حافظ متولد نمی‌شود، حافظ را باید از چهل سالگی به بالا شناخت. یعنی از وقتی که به آخرین کلاس رسیده. عشق در سنین مختلف، محدوده‌های مختلفی دارد. عشق به پدر، عشق به مادر، عشق به یک دختر [اما انسان کامل در این کلاسهای پائین درجا نمی‌زند] محدوده را بزرگتر و بزرگتر می‌کند تا جایی که، تمام آفرینش را می‌گیرد و نظیر سعدی می‌گوید، عاشقم بر همه عالم، که همه عالم از اوست. با این وصف می‌توان گفت که من با عشق زاده شدم، با عشق زندگی کردم و با عشق هم جان خواهم داد. طبعاً شعر من هم انعکاسی از روحيات واقعی

خودم هست .

سؤال: آیا یک شاعر می‌تواند تمامی احساسات خود را در مورد موضوعی خاص به وسیله شعر بیان کند؟

جواب: نه خیر، انسان نمی‌تواند آنچه بالقوه دارد، تماما" به فعل درآورد یک شاعر حتی در موفقترین اثرش، آنچه را که در ایده آل دارد نمی‌تواند تصویر کند، منتها، مساله نسبیت است یکی توانائی تصویر گوشه‌ای از ایده آلش را دارد و یکی به ایده آلش نزدیک می‌شود .

سؤال: در مورد نیما چه نظری دارید؟

جواب: نیما در اینکه شاعر بود هیچ شکی نیست. تخیل و فانتزی لطیف داشت . افسانه‌اش بهترین دلیل است . در قسمتهائی از آن :

[نا شناسا که هستی، که هر جا
با من بینوا بوده‌ای تو؟
هرزمانم کشیده در آغوش
بی‌بیشی من افزوده‌ای تو

ای فسانه بگو پاسخم ده

افسانه — بس کن از پرسش، ای سوخته دل
بسکه گفتمی دلم ساختی خون
باورم شد که از غصه مستی
هر گه را غم فزون، گفته‌افزون

عاشقا تو مرا می‌شناسی]

عرفان و معنویت هست . نیما می‌خواست سبکی تازه را تجربه و آزمایش کند . منتها در دوره‌ای گیر کرده بود که شاعر نمی‌خواستند . سیاست بر همه چیز چیره شده

بود و می‌خواست همه‌چیز را خراب کند. اینست که نیما به عرفان نرسید. با اینکه شاعر بود و شاعر واقعی هم بود.

سؤال: تحقیقا" از بین شعرای متقدم و متأخر علاقه خاصی به حافظ دارید اگر ممکن است علت این علاقه را توضیح دهید.

جواب: خود شعر (حقیقت شعر) یک لطائف روحی است. الهام که می‌گوئیم آن را از جهان روح می‌گیریم. این یک بحث است، بحث دیگر در مورد شکل و تکنیک شعر است. تکنیک ممکن است در بعضی‌ها خیلی قوی باشد مثل سلمان ساوجی، ایرج حتی ملک‌الشعرا. اما معنویت و روحانیت شعر مربوط به سیر و سلوک و باطن انسان است [این هردو باید در یک شخص جمع باشند تا او را شاعر کامل بشناسیم، حافظ چنین شاعری بود].

سؤال: هنوز در ذهن عدما"ی این ایراد بر حافظ هست که چرا مثلا" شاه‌شجاع را تعریف کرده.

جواب: بیخود، شاعر باید همه را ارشاد کند. تربیت و ارشاد هم بردونوع است تشویقی و تنبیهی. سلاطین را باید در محذور قرار داد، مثلا" باید گفت که تو عادل هستی، چنینی و چنانی غرض شاعر اینست که او را تعدیل و تادیب کند (حافظ و سعدی مداح نبودند که هر پادشاهی را تعریف کنند. سعدی اتابک زنگی را که ادب دوست بود و تربیت پذیر بود ارشاد می‌کند نه امیران حجاج صفت را، به اینها می‌گوید:

به چه کار آیدت جهاندا"ری مردنت به گه مردم آزاری

حافظ هم همینطور، شاه شجاع را تعریف می‌کند نه تیمور را، به تیمور می‌گوید:

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به دست
عالمی دیگر نباید ساخت و ز نو آدمی
یعنی که تو اصلاً "آدم نیستی. جرات حافظ و سعدی در ارشاد پادشاهان با آن
نصایح بی‌پروا قابل تحسین است.

نگند جور پیشه سلطان‌ی
که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند
پای دیوار ملک خویش بگند
یا :

جهان ای برادر نماند به گس
دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
که بسیار گس چون تو پرورد و گشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک
سؤال : استاد، بعد از یک عمر زندگی شاعرانه که حاصل آن محبوبیتی بی‌نظیر

در بین ایرانی‌ها و بخصوص آذربایجانی‌هاست چه آرزویی دارید ؟
جواب : آرزوی من رسیدن به جاودان است. اینجا ما دچار زمان و مکان هستیم
زمان و مکان هم چاه است. باید از عبادت نردبانی درست کنیم و خود را از
چاه نجات بدهیم و برسیم به مرحله السابقون. السابقون در سوره واقعه هست.
والسابقون السابقون، اولئك المقربون یعنی آنها که سبقت جسته بودند، اینک
پیش افتاده‌اند اینان مقربانند.

سؤال: به عنوان آخرین سؤال می‌خواستم بفرمائید هنرمند و به خصوص شاعر

در این برهه از زمان چه رسالتی دارد؟

جواب: رسالت شاعر با تغییر زمان و مکان، تغییر نمی‌پذیرد. خداشناسی رسالت

همیشگی شاعر است. آیه قرآن است که:

هو الاول والاخر والظاهر والباطن. اوست اول و آخر و آشکار و نهان. حدیث

هم داریم که: اول العلم معرفه الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه.

(علی (ع) می‌فرماید: ما رایت مشیا" و قد رایت الله قبله و بعده و فیه. یعنی

ندیدم هیچ چیز را مگر اینکه خداوند را دیدم پیش از آن و بعد از آن و در آن.

پس خداشناسی یک اصل است. انسان را خلق کرده که خداشناس باشد. کنت

کنزا" مخفیا" فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف. خداشناسی هم با علم

تنها حاصل نمی‌شود. ما اوتینم من العلم الا قليلا

لازمه آن رسالت عشق است و عشق هم دل شکسته می‌خواهد. در شعری گفته‌ام:

خدا را جا به دل‌های شکسته است

دل بشکسته جوتا می‌توانی

به چشم دل خدا را بین، خدا را

که با ما لطف‌ها دارد نهانی

متفرقه‌ها

سؤال: در مورد این بیت سعدی که:

شمع را باید از این خانه برون بردن و کشتن
تا که همسایه نداند که تو در خانه مایی

تفسیرهای زیادی در مقابل این سؤال شده که چرا شمع را باید در بیرون خانه خاموش کرد؟ آیا نمی‌شد شمع را در خانه خاموش نمود؟ از جمله مرحوم سعید نفیسی می‌نویسد: چون شمع ایران شمع پیه‌بده و وقتی که آنرا خاموش می‌کردند دود بسیاری می‌کرده و بوی پیه سوخته در اطاق می‌پیچیده و ناراحت می‌کرده است بدین منظور سعدی گفته باید در بیرون خانه شمع را خاموش کرد. دکتر ضیاءالدین سجادی در کلاس درس می‌گفت:

تاکیدی در این گفته سعدی هست که شمع را حتماً باید خاموش نمود. و استناد می‌کرد که چطور می‌گوئیم بچه را ببر بیرون خفاش کن، یعنی بچه را آرام کن، نه اینکه واقعاً او را خفه کن، سعدی هم تاکیدی بر خاموش کردن شمع می‌کند، نه چیز دیگری.

می‌خواستم ببینم نظر استاد شهریار در مورد این بیت سعدی چیست؟

جواب: چون سابق برق نبود، برای بدرقه میهمان در شب، از شمع و بعدها از فانوس استفاده می‌کردند. در این بیت منظور سعدی این است که شمع را باید برد و در بیرون از خانه خاموش کرد تا اینکه همسایه گول بخورد و فکر کند که در خانه کسی نیست، یا اگر بوده رفته است. لطف بیانی است در حد عالی.

ای داستان زلف توام شب دراز کن
وز نیمه شب دریچه صبحم فراز کن

سؤال: فرمودید که این غزل خاطرهای دارد، اگر ممکن است بفرمائید.

جواب: وثوق الدوله غزلی داشت که مطلعش این بود:

ای در قبیله دل و دین ترک‌تاز کن
دست جفا به خرمن دلها دراز کن

این غزل را به مسابقه گذاشته بودند و اکثر اساتید در استقبال این غزل، شعرهایی گفته بودند. مرحوم ملک الشعرا گفته بود:

با دشمنان ز بیم دم از دوستی زدیم
چون ملحد به خاطر مردم نماز کن

مرحوم شیرازی ساخته بود:

در گوی یار معرکه کردند عاشقان
ما از کنار معرکه گردن دراز کن

ایرج گفته بود:

آزردهام از آن بست بسیار ناز کن
پا از گلیم خویش فزونتر دراز کن

آن موقع که این غزل را به مسابقه گذاشته بودند بنده شرکت نکرده بودم ، یعنی هنوز تهران نرفته بودم ، سالها بعد وقتی تهران رفتم مرحوم ملک الشعرا از بنده خواست که این غزل را استقبال کنم ، غزلی ساختم که مطلعش همین بیت بود ،

ای داستان زلف توام شب دراز کن
وز نیمه شب دریچه صبحم فراز کن

وقتی به ملک الشعرا خواندم ، خیلی تحسینم کرد ، شکسته نفسی نمود و گفت شعر تو نسبت به شعرهای ما ، حکم آسمان را دارد در مقابل زمین .

سؤال :

ز خیرت خیر پیش آید بکن چندانکه بتوانی
مکافات بدی کردن نمی گویم تو خود دانی

جواب : ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه جزا و هم عند ربهم عدن یعنی کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالحی دارند آنها بهترین عالمند و پاداش آنها نزد خدایشان باغهای بهشت جاویدان است .
سعدی می گوید ، اگر کار خوبی انجام دهی نتیجه آنرا خواهی دید و اگر کار بدی انجام دهی مطمئناً مواخذه خواهی شد . در سوره زلزال خدا می فرماید : فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرا یره پس هرکس به وزن ذره ای نیکی کرده باشد آن را می بیند و هرکس به وزن ذره ای بدی کرده باشد آن را می بیند . "آیه ۷ و ۸) .

سؤال : لطفاً در مورد مفهوم این سه بیت توضیح بفرمائید و اینکه چرا پیام و محتوی آنچه که قرائت خواهد شد در دیگر آثار ترکی و فارسی شما بیشتر تکرار

شده است ؟.

به دنیا دل منه گاین کاروانگاه
ز مقصد بازدارد کاروانی
جهان دردست بی درمان ولیکن
گرت ایمان ، به دردش درمانی
اگر گنج بقا خواهی فنا شو
خراب آباد دیدم دهر فانی

جواب : برای اینکه دنیا بازیچه کودکان و هوسرانان است . بازیچه‌ای که دیر و
زود از بین خواهد رفت . این است که می‌بینید انسانهای کامل ، علاقه به دنیا
نشان نمی‌دهند و

و ما الحیوه الدنيا الا لعب ولهو و للدار الاخره خیر للذین یتقون ، افلا تعقلون .
دنیا جز بازیچه کودکان و هوسرانی بی‌خردان هیچ نیست و همانا سرای دیگر
اهل تقوی را نیکوتر است ، آیا تعقل و اندیشه در این گفتار نمی‌کنید ؟
«سوره انعام آیه ۳۲»

در سوره کهف می‌خوانیم که : ما هرچه در روی زمین است زینت آن قرار دادیم
و هم چنین ما هستیم که زمین را چون بیابان خشک خواهیم کرد .
دوباره در سوره کهف ، خداوند می‌فرماید :
واضرب لهم مثل الحیوه الدنيا کما انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض
فاصبح هشیما " تذروه الریاح و کان الله علی کل شی مقتدرا .
"آیه ۴۵"

برایشان زندگی دنیا را مثل بزن که چون بارانی است که از آسمان ببارد و با آن گیاهان گوناگون به فراوانی بروید. ناگاه خشک شود و باد برهرسو پراکنده اش سازد و خدا برهر کاری تواناست.

هل توشرون الحيوه الدنيا والاخره خير وابقى، ان هذا فى الصحف الاولى، صحف ابراهيم و موسى

آرى شما زندگی این جهان را برمی‌گزینید، حال آنکه آخرت بهتر و پاینده‌تر است. این سخن در صحیفه‌های نخستین است. صحیفه‌های ابراهیم و موسی.

سؤال: در این بیت خاقانی «رنگ» و «آهنگ» چه معنی می‌دهند؟

من ندانستم که عشق این رنگ داشت

وز جهان با جان من آهنگ داشت.

جواب: رنگ در معنی مجازی به کار رفته، یعنی کیفیت.

آهنگ هم به معنی دشمنی است.

حافظ هم دارد که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

درجایی دیگر هم می‌گوید:

در طریق عشقبازی امن و آسایش بسلامت

ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی

سؤال: کدام شعر خود را بیشتر می‌پسندید؟

جواب: همه اشعارم را می‌پسندم. شعر مثل اولاد است، فرق گذاشتن بین آنها مشکل است.

سؤال: ولی برخی از آنها شاهکارند

جواب: بله مثل حیدربابا، هذیان دل، ای وای مادرم، علی ای همای رحمت،
مولانا در خانقاه شمس و حتی حالا چرا.
شاهکار بودن یک اثر مربوط به کمیت آن اثر نیست که مثلاً "خیلی بلند باشد،
یک دو بیتتی هم ممکن است شاهکار باشد یا یک غزل یا یک قطعه.

چو بستی در به روی من به گوی صبر رو کردم
چو درمان نبخشیدی به درد خویش خو کردم
چرا رودر تو آرم من که خود را گم کنم در تو
به خود باز آمدم نقش تو در خود جستجو کردم
خیالت ساده دل تر بود و با ما از تو یگروتر
من اینها هر دو با آئینه دل روبرو کردم
فشردم با همه مستی بدل سنگ صوری را
ز حال گریه پنهان حکایت با سبو کردم
فرود آ ای عزیز دل که من از نقش غیر تو
سرای دیده با اشک ندامت شست و شو کردم
صفائی بود دیشب با خیالت خلوت ما را
ولی من باز پنهانی ترا هم آرزو کردم
ملول از ناله بلبل مباحش ای باغبان رفتم
حلالم کن اگر وقتی گلی در غنچه بو کردم
تو با اغیار پیش چشم من می در سبو گردی
من از بیم شماتت گریه پنهان در گلو کردم
حراج عشق و تاراج جوانی، وحشت پیری
در این هنگامه من کاری که کردم یاد او کردم
از این پس شهریارا ما و از مردم رمیدنها
که من پیوند خاطر با غزالی مشگمو کردم

— می بینید چقدر لطیف است

-بله و یا این دوبیتی‌ها:

دگر درمان دردش دیرشد دل	چه زود از سیرعالم سیر شد دل
دل پیران جوان دیدم ولی من	جوان بودم که ناگه پیر شد دل
نماند از دوستدارانم به جز یاد	سراغ رفتگان می‌گیرم از باد
جفای محنت آباد است و پیری	جوانی خاک شد در بهجت آباد

با مشت بسته چشم گشودی در این جهان
یعنی به غیر حرص و غضب نیست حالیم
با مشت بازهم روی آخر به زیر خاک
یعنی ببین که می‌روم و دست خالیم

اصطلاحات، تعبیرات، تشبیهات، استعارات و کنایات اشعار ترکی

چوخ باکیدان فانار گلیر اوخوردوق
صون اودوما یانار گلیر اوخوردوق

اشاره می‌کنم به یک شعر محلی که آن وقتها با آهنگ خاصی می‌خواندیم :
باکیدان فانار گلیر، اودوما یانار گلیر، اولما میسان گو ره سن، باشیما نهر گلیر .
جایی دیگر گفتم : کوشکی بالابان آرازا باخار، آرازین سویی گوزلردن آخار،
غم واریکن قارداش دئییب قایناردیق، یولداش منی قوردآپاردی اویناردیق .
که آنهم تصنیف بود :

«اوشودوم ها اوشودوم» دئییر منیم دردیمی
کورسو تووین ایتیریب، آختاریر درمانیمی

ماخوذ از یک مثل ترکی است :

اوشودوم ها اوشودوم
داغدان آلما داشیدیم
داشیدیغمی یئدیر
منه طولوم دئدیلر

سانکی دوستاق ایکن من آزاد دیم
اٹله عشقون منی یاها تمیشدی

این شعر مرثیه همسرم عزیزه است. یعنی در حالی که من در زندان بودم ولی
با داشتن زنی چون تو خود را آزاد احساس می کردم .
او یاشیل تئلیری ، یئل هوئه رمه ده ، آینالی سحرده عشوه لی ائشمه لرین وار
آینالی سحر به معنی صبح روشن و صاف مثل آئینه است .
ائشمه : گیاهان تاب خورده را می گویم .
یئل اسنده او سولاردا نه درین راز — نیازین
اوبنیار گوللو قوتازین

قوتاز به معنی آویز و زنگوله است ولی اینجا تشبیهی برای لاله است .
نه بیلیم بلکه طبیعت ئوزی ، نامرده گون آغلار
اگری یوللاری آچارکن دوز اولان یوللاری باغلار .
مفهوم سازش و مدارای زندگی با نامردان و فشار برمردان حق را دارد
او سفیل داردا قالان ، تولکو قووان شئر باغیراندا
شیطانین شیللاغا قالخان قاطیری ، نوخدا قیراندا
مصرع اول منظور خودم هستم . شاعر به شیری تشبیه شده که روبه صفتان او را
دنبال می کنند و فراری می دهند . مصرع دوم منظورم صهیونیستها هستند که
بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ایران حاکم شدند .
معنی لغوی سفیل به معنی بدبخت است .
دئدین : آذر ائلی نین بیر یارالی نیسگیلی یم من

نیسگیل اولسامدا گولوم ، بیر ابدی سوئیگولی یم من

سهند را می گویم که چنین تعبیری از من کرده بود . رستم علی اوف در زمان
رضاشاه نماینده فرهنگی شوروی در ایران بود ، خیلی علاقه داشت که بیاید خانه ام
و مرا ببیند اما نمی گذاشتند . البته خوب هم شد که نیامد . وضع زندگی من ناجور
بود ، آبرویمان می رفت (آنها فکر می کردند که شهریار زندگی مجللی دارد)
خلاصه سهند را واسطه انداخته بود که مرا ببرد تهران ، این شعر را هم در آن
سفر گفتم .

او قارانلیقلارا مشعل

او ایشیقلیقلارا هادی

منظور از «او» حضرت علی است .

اووره ش قاش آلان حلمه گوزی قاشدان آییرمیش

جلاد تیه سیله بدنی باشدان آییرمیش

اووره ش یعنی بدنام .

حلیمه زنی آرایشگر بود که زنان سالم را اغواء می کرد . در این شعر روس و انگلیس
را به آن زن تشبیه کرده ام .

تیه ؛ شاید همان تیغه فارسی است . «گوز» منظور شهرهای ایران است که از ما
جدا کرده اند .

سوندان دوروب اوس دونومی گیهردیم

باخچالاردا تیرینگنی دیبردیم

اوس دون ؛ منظور لباس مردمی یا لباس کار است در عربی دثار می گویند .

تیرینگی: منظور شعر آهنگ‌دار یا تصنیف است.

بهشتیمیز جهنم اولماقدادر
ذیحجه‌میز محرم اولماقدادر

محرم اول سال قمری است و ذیحجه آخر سال قمری است. محرم ماه عزاست،
ذیحجه ماه عید قربان و عید غدیر است. منظور این است که خوشی تبدیل به
ناخوشی می‌شود.

سالیب خلقی بیربیرینون جانینا
باریشیغی بلشدیروب قانینا

ماخوذ از یک نفرین ترکی است (قانونوا بله‌شه‌سن). منظور این است که صلح
غیرممکن شده.

دینه گئچیرت اولدوزلاری ال‌کدن
قوی توکولسون بویئر یوزی داغیل‌سین

به صورت امر بیان می‌شود، یعنی دستور بده نظم جهان فرو پاشد.

بالا گلدون؟ نیه بئله گئز گلدون
صبریم سنن گولش‌دی سن‌گوز گلدون

اولاً "این شعر را در نسخه‌ها غلط می‌نویسند. من حیدریا‌با را به لهجه روستا
گفته‌ام نه به لهجه تبریز. همه "گلدون" ها را به "گلدین" تبدیل کنید. همه
"دور" ها را به "دیر" تبدیل کنید. "دالیم‌جادی" صحیح است. همه "دوخ" ها را
به "دیخ" تبدیل کنید "اویناردیخ، قایناردیخ" صحیح است.

به هر صورت مفهوم این است: صبر من با تو به مبارزه برخاست ولی تو غالب

شده یعنی صبر من تمام شد .

چاقیشدیروب سینانلارین سویاردیق
اویناماقدان بیرجه مگر دویاردیق

مصرع دوم این شعر باید اصلاح شود به: « چوخ یمکدن بیرجه مگر دویاردیخ »
که صحیح می باشد .

چایدانیمیز ارسین اوسته قایناردی
قوورقامیز ساج ایچینده اویناردی

این هم باید اصلاح شود به: «قوورقامیز ساج اوستونده اویناردی» . ساج وسیله
پخت یک نوع نان مخصوصی است .

کندی یازیق چراغ تاپپیر یاندیرا
گوروم سیزون برقوز قالسین آندیرا

آندیرا قالسون یعنی به میراث بماند . نفرین است .

بیر چیخیدیم دام قیه نین داشینا
بیر باخیدیم گئچمیشینه ، یاشینا

دام قیه: معنی لغویش یعنی سنگی که تبدیل به پناهگاه شده . سنگهایی در
کوهستانها هست شبیه غار . انگار خداوند این سنگها را برای چوپانان پناهگاه
خلق کرده که از سرما و گرما در امان باشند . پس دام قیه یعنی پشت بام صخره ای .

قاری ننه اوزاداندا ایشینسی
گون بولوتدا اییرردی تشینسی
قورد قوجالوب چکدیرنده دیشینسی

«قور قوجالیب چکدیرنده دیشینی» یک اصطلاحی است که بی‌خطری را نشان می‌دهد. تشی همان دوک نخ‌ریسی است، در این شعر آفتابی که در ابرها پیچیده باشد به دوک دستی تشبیه شده است.

ملک نیاز ورن‌دیلین سالاردی
آتین چاپوب قیقاجیدان چالاردی

ورندل نام تفنگی بود. قیقاج تیراندازی به چپ و راست موقع سوارکاری که نهایت استادی را در شکار نشان می‌دهد.

ملک نیاز خان از خوانین محل بود که در تیراندازی ماهر بود.

کند ایچینه سسدن کویدن دوشنده
عاشیق رستم سازین دیل‌لندیرنده

عاشق رستم، صدایش همانند اقبال‌السلطان بود. وقتی پدرم حضور داشت به جهت ادب آواز نمی‌خواند. پدرم هم علاقه عجیبی به صدای او داشت گاهی که عاشق رستم به تبریز می‌آمد، پدرم در گوشه‌ای خود را مخفی می‌ساخت و به من می‌گفت سعی کن چیزی بخواند. عاشق رستم وقتی شروع می‌کرد به خواندن که:

منه‌نشان وئرین آی، اصلی‌گئدن یول‌لاری
نه سالمیس‌یز باشا ساری ساری شال‌لاری

پدرم گریه می‌کرد. عاشق معمولی نبود، چیزی می‌گویم و چیزی می‌شنوی.

علی منه یاشیل‌آشیق وئرردی
ارضا منه نوروز گولی درردی

حیدر با با دونوع گل داشت که یک هفته یا ده روز شکفته می‌شدند .

اسم یکی قارچیچگی بود که شبیه پسر بود .

اسم دیگری نوروز گولی بود که شبیه دختر بود .

هر دو نوع گل زیرسنگی می‌رستند ، انگار که مخفی شده‌اند .

به همین سادگی دیده نمی‌شدند باید جستجو می‌کردی .

فارسی نوروز گولی ، گل نوروز است که به رنگ بنفش و مثل عروس است .

فارسی قارچیچگی ، گل برف است که به رنگ سفید می‌باشد .

آخار : روان – جاری

آداخلی : نامزد

آداس : هم نام

آرادان خیر : نام بازی کودکانه

آرخا : کمک – هوا دار

آغ شاهی : پنج شاهی نقره‌ای که بسیار نازک بود

آغ کورک : پوستین سفید ، منظور برف است (در شعر سهند)

آلقیشلاماخ : تشویق کردن

آندیرا : میراث

آییم چیخدی : جنبه منفی آن بیشتر مورد نظر می‌شود یعنی دچار مشکلی شدن .

آینالی سحر : صبح روشن و سفید

آینا چراغ : سمبل و علامت شادی

اصلان : شیر

اگلنجه: مجلس
 اوچ اتک: لباس طلبگی
 اویوشماق: تطبیق، هماهنگی
 امجگینی تندیره یاپماق: دلسوزی ریاکارانه
 ایپلیگ: نخ، رشته، الیاف
 ایشگی: مایع نوشیدنی
 ایسه: اگر، حرف ربط به معنی «و»
 ائشمه: تابیده، بافته
 ایکیریالیغ: معادل دوریال و دهشاهی
 ایلک: به معنی اولی (این کلمه در ترکی ما به تنهائی بیان نمی‌شود، اما در ترکی قفقاز به تنهائی بیان می‌گردد)
 اوصانمیر: خسته نمی‌شود
 انساب: نژاد
 انلیک: وسیله آرایش زنان در روزگار قدیم، سرخاب
 باقالیم: نگاه کنم
 بلله: نان لوله شده‌ای که لای آن کره یا عسل یا ماست و... بگذارند
 بوداغ: شاخه
 بوراخماق: رهاکردن، انداختن
 بورکو: هوای گرفته و خفه، بوران
 بورور: می‌پیچاند، گوشمالی می‌دهد

بوروب: بهوش، به خود بهیچ
 بوزباش: آبگوشت
 بوغاز: تنگه
 بویوک باشی: حداعلا، نهایت
 بیتمک: از خود بیخود شدن، متمرکز ساختن ذهن به یک نقطه
 بیرآندا: در یک لحظه
 بیرآغیز: یک نفس
 بیلدیرچین: کرک، سلوی
 بیرمانات: معادل سه ریال و ده شاهی
 بیکدیرماخ: چائی را در خود کتری دم کردن، یکی کردن
 بئزکدیرماخ: به تنگ آوردن
 پاییز مارشی: مارش پائیز
 تو: سمت، جهت مثلاً "کرسی چهار تو دارد که به ترکی (یوخاری باش، آشاغی
 باش، ساغ تو و صول تو) گویند.
 توکندی: تمام شد، به پایان رساند
 تشی: دوک نخریسی دستی
 تیه: تیغ
 ترنگه: تصنیف و آهنگهای ضربی را می‌گویند.
 حرج: تنگی
 جوءجلر: در عربی وجنات گویند (این ور و آن ور دهان)

جوئم مگ : جوانمرگ
 چالاراق : در حالی که می زند
 چاناغ : کاسه ، کاسه گلی یا چینی
 چرچی : خرازی ده را می گویند که بر روی الاغ چیزهایی نظیر آئینه وسوزن و
 نخ و ... می فروشد .
 چور : مرض ، درد ، بیماری
 چول چوخوا : لباس کهنه
 چیلینگ : پله دسته
 خان یورقانی : لحاف بزرگ و تمیز
 خشیل : خمیر سرخ شده در روغن که با شیرۀ انگور ، خوراک لذیذی می شود
 خلورچی : کسی که بسته های گندم و جو را به جهت کوبیدن به خرمن می آورد
 خوتدماق : از قبر بیرون آمدن ، از گور برخاستن
 خوئه : غودال
 رافائل : نقاش و مجسمه ساز ایتالیائی . تابلوهای بسیاری از او به جا مانده که
 ملهم از مبادی مسیحیت است .
 ساحمان : منظم ، مرتب
 سارساغ : یاوه گو
 ساج : ورقه آهنی که روی آن نان می پزند
 سازاق : سوز هوا ، سرما
 سارقیندی : پیچیده

سالیسبوری: لباس فرنگی بلند شبیه پالتو

ساریشماق: قاطی شدن، پیچیده شدن

ساریماق: تنیدن، پیچیدن

سفیل: بیچاره، بدبخت، آواره

سروان: ساریان

سکدیرماخ: ترکی چمیدن

سوسار: سوسمار

سونجوق: جفتک پرانی، لگدزنی

سیلدیریم: پرتگاه، سراشیپی تند

سئللنماخ: زیاد شدن

سینه گرمیش: سینه سپرکرده

شوو: ترکه، شاخه نرم

شیغاماخ: زدن ترکه بر شکم اسب

شینئلینده: درجلد، در شکل

فرج: گشایش

فلوس: مسهل

فره: کبک کوچک

فینقلش: اسم نباتی است که با آن آتش درست می‌کنند و موقع خوردن ازقاشق

آویزان می‌شود

قابان: خوک وحشی، گراز

قارشی: مقابل
 قارقینمیش: نفرین شده
 قارینداش: همشکم
 قافلان: ببر
 قالاغ: انباشته شدن
 قانقال: علف خاردار، در شعر مفهوم زجر کشیدن را دارد
 قره قئید: وحشت، ترس
 قلمقاش: نوعی از کیک بسیار زیبا
 قویاران: برپاکننده
 قویالاغ: کندن، جدا کردن
 قوتاز: آویز، زنگوله
 قودوز: سگ هار
 قورولماخ: کوک شدن، باور داشتن آنچه که حقیقت ندارد
 قوش قووان: مترسک، شکلی که برای ترساندن حیوانات در باغ می‌گذارند
 قویروخ بولاماخ: اظهار آشنائی و محبت
 قیقاج: تیراندازی به چپ و راست هنگام سوار کاری
 قهزیل: موی بز، هرچیز بی‌ارزش
 قیها: فریاد
 گورن: در لهجه زنجان یعنی می‌بینی در تبریز می‌گویند گوروسن
 گونی گوی اسکیه دوتماخ: اصطلاحی است به معنی روزگار تیره نمودن.

کره: دفعه

کیرشان: وسیله آرایش زنان قدیمی، پودر

لش: جسدی که تنش را جدا کرده باشند

لیغیرسا: نان خمیر و نهخته

ماراق: رغبت انگیز، قابل توجه

ماوی: آبی

ملکام: مخفف ملک الموت

منجلاّب: آب گندیده که در یک جا جمع شود

میتیل: لباس کهنه

نزیک: کلوچه‌ای که از آرد درست می‌کنند ولای آن روغن و بادام کوبیده می‌ریزند .

نئهره: مشک دوغ‌زنی، کوزه کره گیری

نیت: نکبت

وریان: آبراهه، آب باریکه

ورندل: نام تفنگی بود

وولقان: آتشفشان

ول: آلت خرمن‌کوبی که در روستاهای اطراف به آن جارجار می‌گویند .

هاروت و ماروت: نام دو فرشته‌ای که در سحر و جادو معروفند .

هاماش: دوست، رفیق

هچی‌خالا: خاله هاجر

هوروکل‌منیب: تنیده شده، بافته شده

هئره: رف، در شعر سهندیه به مفهوم شیار کوه است.

هولا: شخم کردن زمین با خیش و گاواهن

هولسک: با عجله

هنیکدیرماخ: خسته کردن

یارپوز: پونه

یاشا: زنده باش، صحیح است

یاشیل دون: پیراهن سبز، در شعر سهند تشبیه برای سبزیها و گیاهان است.

یاناشماخ: نزدیک شدن، دوستی کردن

یانینا سوپورگه باغلاماخ: اصطلاحی است معادل موش از سوراخ رد نمی‌شد، جارو

به دمش می‌بست.

یایللیغ: روسری

یوک یابی: بار، خرت و پرت

تفسیر غزل مناجات

دلم جواب بلی می دهد صلا ی ترا
صلا بزن که به جان می خرم بلای ترا

اشاره دارم به سوره الاعراف آیه ۱۷۲:

واذا خذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم
الست بربكم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمه انا كنا عن هذا غافلین و
پروردگار تواز پشت بنی آدم فرزندان شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان
گواه گرفت و پرسید آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند آری گواه می دهیم تا
در روز قیامت نگوئید که ما از آن بی خبر بودیم.

بلی و بلا متشابهند یعنی تلفظ آنها یکی است ولی در معنی
مختلفند. جناس هم در شعرهای من فراوان است، می توانید آنها را هم
تحقیق کنید^۱.

۱- حقیقتاً "شهریار برخلاف خواجه بزرگ حافظ که به صنعت معنوی و به خصوص ایهام توجه خاص
داشت، به جناس علاقه بیشتری نشان می دهد، برخی شواهد عبارتند از:

بروای ترک که ترک تو ستمگر کردم
حیف از آن عمر که دریای تو من سرکردم
«جناس ناقص»

به زلف گو که ازل تا ابد کشاکش تست
نه ابتدای تو دیدم نه انتهای ترا

منظورم از زلف آفرینش است ، (زلف در حالت عادی اگر جمال را بپوشاند
تبدیل به حجاب می شود و اگر یکسو رود جمال را عیان می سازد) .
می گویم که خدایا آفرینش هم مثل تو بیکرانه و ناشناختی است ، حافظ
هم دارد که : بیوی نافه ای کافر صبازان طره بگشاید . . .

کشم جفای تو تا عمر باشدم ، هر چند
وفا نمی کند این عمرها وفای ترا

چو فریاد هزار آیه شود دردم هزارای گل
شود دردم هزارای گل چو فریاد هزارآید
«جناس تام»
شباب عمر عجب با شتاب می گذرد
بدین شتاب خدایا شباب می گذرد
«جناس خط یا مصحف»
به آب و تاب جوانی چگونه غره شدی
که خود جوانی و این آب و تاب می گذرد
«جناس مکرر»

بلبل که شود ذوق زده لال شودلال
ای لاله نپرسی که چرا خامشم امشب
«جناس زاید»
بس شکوه کردم از دل ناسازگار خود
دیشب که ساز داشت سر سازگاریم
«جناس مذیل»

گروه کودکان سرگشته چرخ فلک بازی
من از بازی این چرخ فلک سر درگیریانم
«جناس تام»

مولا می‌فرماید: یا الهی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک یعنی
خدایا گیرم که عذاب تو را تحمل کنم، پس چگونه تحمل کنم دوری تو را؟^۱
(چون نهایت آرزوی عارفان رسیدن به خداست، پس درد دوری و فراق از هر
دردی دردناکتر است. یعنی بی‌بهره ماندن از لذت مقام قرب، بالاترین
ستمهاست).

به جاست کز غم دل رنجه باشم و دلتنگ
مگر نه در دل من تنگ کرده جای ترا

داریم که ان الله فی قلوب المنکسره، خداوند دل‌های شکسته را دوست
دارد. (ولی همین دل‌های شکسته و سرگردان را به سامان می‌رساند، و انا الطرید
الذی آویته، امام سجاد (ع) می‌فرماید: من آن رانده شده‌ای هستم که در پناه
خود جایم دادی).

تو از دریچه دل می‌روی و می‌آیی
ولی نمی‌شنود کس صدای پای ترا

در سوره شوری آیه نوزده می‌خوانیم:

به یاد یار دیرین کاروان گمکرده را مانم
که شب در خواب ببند هم‌رهان کاروانی را
«جناس مطرف»

شهریار غزلم خواننده غزلی وحشی
بد نشد با غزالی صید غزالی کردیم
«جناس زاید»

من اگر نار سر زلف تو گیرم در چنگ
تار در ناله رود چنگ درآید به خروش
«جناس تام»

۱- شرح دعای کمیل - احمد زمردیان (ص ۲۸۵)

اللہ لطیف بعباده یرزق من یشاء و هو القوی العزیز

خدا با بندگانش مهربان است هر که را بخواهد روزی می‌دهد و او توانا و پیروزمند است . (در آیه شریفه هست : ونحن اقرب الیه من حبل الوریذ یعنی ما به انسان نزدیکتر از رگ جان او هستیم . و باز داریم که ان الله یحول بین المرء و قلبه یعنی خداوند بین انسان و قلبش واسطه و حائل است) .

غبار فقر و فنا توتیای چشم کن

که خضر راه شوم چشمه بقای ترا

اللہ ولی الذین آمنو یرجهم من الظلمات الی النور خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند و آنها را از ظلمتها به سوی نور می‌برد .

(بی اعتبار شمردن دنیا است که مقام ارشاد به انسان می‌بخشد ، انسان را

جستجوگر حقیقت می‌کند)

خوشا طلاق تن و دلکشا تلاقی روح که داده با دل من وعده لقای ترا

تلاقی کردن یعنی ملاقات کردن . یوم التلاقی به معنی روز قیامت است .

انی انار بک فاخلع علیک انک بالواد المقدس طوی، به درستیکه من پروردگار

تو هستم ، پس بیرون کن نعلین خود را به درستیکه تو به وادی پاکیزه طوائی .

به آب و آینه‌ام ناز می‌کند صورت که صوفیانه به خود بستمام صفای ترا

یکی از مراحل سیر سالکین الی الله رضایت بنده در همه حال از خداوند

است . رضی الله عنهم و رضوا عنه ذالک الفوز العظیم در اواخر سوره ماعده

خداوند می‌فرماید : خوشنودی خداوند از مردم و خوشنودی مردم از خداوند ،

کامیابی بزرگی است . پس چون من مفتخر به رضا و صفای تو هستم به آب و

آئینه بی اعتنائی می‌کنم .

بدامن تر خود طعنه می‌زنم زاهد بپا که بر نخورد گوشه قبابی ترا
«بپا» اصطلاحیست یعنی مواظب باش . به گوشه قبا برخوردن هم اصطلاحیست
یعنی مورد پسند نیافتادن ، بد آمدن . دامن تر هم اصطلاحیست یعنی گنه‌کار
بودن .

ز جور خلق به پیش تو آ ورم شکوه بگو که با که برم شرح ماجرای ترا
یعنی خداوندا از مردم که ستم می‌بینم ، شکایتش را به پیشگاه تو می‌آورم ولی
شرح ماجرای درد فراق تو را به چه کسی باید گفت .

ز آه من به هلال تو هاله می‌خواهند بدر نمی‌کند از سر دلم هوای ترا
این دنیا جای خوشی و شادمانی نیست ، باید زیاد گریه کرد و کم خندید :
فَنِيضِحْكَوَا قَلِيْلًا " و لِيَكُوَا كَثِيْرًا " آیه ۸۲ سوره توبه .

شبانیم هوس است و طواف کعبه طور مگر به گوش دلی بشنوم صدای ترا
برای شنیدن حقایق ، گوش ظاهری کفایت نمی‌کند ، به قول ملای روم باید
این گوش ظاهری را فروخت و گوش دیگری خرید . آنهم سهل الوصول نیست ،
تزکیه می‌خواهد ، رنج بدنی لازم دارد . حضرت موسی چهل شاروز در کوه سینا
به عبادت مشغول بود .

چه جای من که برایین صحنه کوههای بلند
به صف ستاده تماشای سینمای ترا
خداوند در سوره حج می‌فرماید : *الْم تَرَانِ اللّٰهَ يَسْجُدْ لَهُ مِنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ*
مِنْ فِی الْاَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنَّجْمُ وَالْجِبَالُ

آیا ندیده‌ای که هرکس که در آسمانها و هرکس که در زمین است و آفتاب و ماه
و ستارگان و کوهها و ... خدا را سجده می‌کنند؟

به تار چنگ نواسنج من گره زده‌اند
فد است طره زلف گرگشای ترا

اول شهریور ۱۳۲۰ را می‌گویم که علاقه نداشتند من شعر بگویم. در جایی دیگر
گفتم: این‌شانه پریشان کن کاشانه دلهاست، یعنی این نظام طاغوتی. به‌هر
صورت در این بیت بیان می‌شود: گرهی که به کار من می‌زنند، فدای گیسوی
گره‌گشای تو باد.

تار چنگ نواسنج، تشبیه برای شعرم هست.

دل شکسته من گفت شهریارا بس
که من به خانه خود یافتم خدای ترا

و اذا سئلك عبادى عنى فانى قريب «سوره بقره، آیه ۱۸۳»

هرگاه بندگان خدا را بخوانند، اجابت می‌کند چرا که نزدیک است.

بزرگترین عطای خداوند دل شکسته است.

ان الله فى قلوب المنكسره^۱

۱- حدیث قدسی - ان الله فى القلوب المنكسره والقبور المنكسره

تفسیر غزل «قیام محمد (ص)»

سنون عرش خدا قائم از قیام محمد (ص)

ببین که سربه کجا می‌کشد مقام محمد (ص)

حدیث نبوی هست که لولاک لما خلقت الافلاک یعنی ای پیامبر اگر تو نبودی
افلاک را خلق نمی‌کردم.^۱

به جز فرشته عرش آشیان وحی الهی

پرنده پر نتواند زدن بپام محمد (ص)

در سوره النجم (آیه ۷، ۸ و ۹) خوانده‌اید:

و هو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی، فکان قاب قوسین أو ادنی .

یعنی جبرئیل در افق اعلی بود، آنگاه نزدیک شد و تواضع کرد و بدین هنگام
فاصله او به قدر دو کمان بود .

پرنده پر نتواند زدن یک اصطلاحی است کنایه از اینکه احدی وجود نداشت .

۱- لولاک... ما خود از حدیث قدسی خطاب به پینمبر اسلام (ص)

فرهنگ معین - دکتر محمد معین - جلد چهارم (ص ۲۶۴)

ترا عز لولاک تمکین بی است ثنای توطه و یس بس است
«سعدی»

ای مسند تو و رای افلاک صدر تو و خاک توده؟ حاشاک
طفرای جلال تو «لعمرك» منشور ولایت تو «لولاک»
«جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی»

به کارنامه منشور آسمانی قرآن
که نقش مهر نبوت بود بنام محمد (ص)

گنت نبیا" و آدم بین الماء والطين .

یعنی من خاتم پیامبران بودم پیش از آنکه آدم خلق شود .^۱

به کارنامه یعنی قسم به کارنامه

سوار رفرف معراج در نوشت سماوات
سرود صف به صف قدسیان سلام محمد (ص)

رفرف را معنی کرده اند که نام اسب حضرت محمد بود که با آن به معراج رفت .

معنی لغوی رفرف پارچه حریر نازک است .

بیت المعمور کعبه ایست در جهان خارج از ماده که ملائکه بر آن طواف می کنند .

در بیت المعمور فرشتگان پشت سر پیامبر نماز خواندند خداوند در سوره طور

به بیت المعمور قسم یاد می کند .

از جهان ماده به جهان انرژی را تعبیر می کنند که سوار بوراق شد .

از جهان انرژی به جهان روح را تعبیر می کنند سوار رفرف شد .

گسیخت هرچه زمان و گریخت هرچه مکان بود

که عرش و فرش بهم دوخت زیر گام محمد (ص)

حضرت وقتی از معراج برگشت هنوز کوبه^۲ درش حرکت می کرد چرا که معراجش

خارج از زمان بود .

منظور این است که معراج خارج از مکان و زمان بود .

۱- حدیث قدسی

اذان مسجد اوزنگ کاروان قرون بین
خدایرا چه نفوذیست در کلام محمد (ص)

یعنی پیام او آخرین پیام است. بشر آخرین کلاس مدرسه دین را در مکتب حضرت
محمد (ص) می گذراند.

خمار صبح قیامت ندارد این می نوشین
که جلوه ابدیت بود به جام محمد (ص)

داریم که: یا علی انت بمنزله هارون من موسی الا لانی من بعدی.
آخرین کلاس ادیان، کلاس پیامبر ماست بعد از او پیامبری نیست. جلوه ابدیت
در جام اوست. کلاس وحی است. کلام انس و جن نیست.
قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و
لو کان بعضهم لبعض ظهیرا".
بگو اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند، نمی توانند همانند
آن را بیاورند، هر چند که یکدیگر را یاری دهند.

«سوره الاسرا، آیه ۸۸»

به شاهراه هدایت گشوده باب شفاعت
صلای خوان کرم بین و بارعام محمد (ص)

اشاره است به اینکه هر کس بگوید: لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله
نجات پیدا می کند.

علی که کون و مکانش غلام حلقه به گوشند
مگر نه فخرکنان گفت من غلام محمد (ص)

از مولا علی است که: *انا عبد من عبید محمد یعنی من بنده‌ای از بندگان محمد (ص) هستم*. و از حضرت محمد (ص) نقل شده که:

[در عقد الفرید آمده: *انا ادیب الله و علی ادیبی*. من تربیت یافته خدا هستم و علی تربیت شده من است].

بلی همان شه مردان و قرن اول اسلام
مگر نه شیر خدا گشته درکنام محمد (ص)

اسلام ذوالقرنین است. با خاتم الانبیا شروع و با خاتم الاوصیا (امام زمان) به کمال می‌رسد.

منظورم اینست که علی تربیت شده پیامبر است.

حریم حرمتش این بس که در شفاعت محشر
بمیرد آتش دوزخ به احترام محمد (ص)

در روایات هست که جهنمی‌ها خطاب به فرشتگان می‌گویند که سلام ما را به حضرت محمد (ص) برسانید و احوال ما را به او بگوئید. چرا که حضرت هروقت از کنار جهنم عبور کند نسیم بهشتی به مشام دوزخیان می‌خورد و آتش به احترام او نمی‌سوزاند.

سریر عزت عقبا حلال امت او باد
که بود راحت دنیای دون حرام محمد (ص)

الدنیا سجن المومن، پیامبر راحتی دنیا را نمی‌خواست، اغلب روزه بود و عبادت می‌کرد.

خداوند هم عزت و افتخار این دنیا و آن دنیا را به پیامبر ما داده حتی داریم،

که در برزخ تنها روشنائی، روشنائی نور محمد (ص) خواهد بود، چون آنجا آفتاب که نیست) اذا الشمس كورت.

اذان صبح عراقش صلاي قتل علي بين
نواي زينب كبرى نماز شام محمد (ص)

يعني عبادت بايد عملي باشد، عبادت زباني نيست.
شهادت حضرت علي يك عبادت عملي بود. مي دانيد كه جبرئيل بين زمين و
آسمان فرياد زد الا قد هدمت ارکان الهدى.
اسارت زينب كبرى نماز شام عملي بود

پيام پيك الهى چگونه بشنود آن قوم
كه پنبه كرده بگوش دل از پيام محمد (ص)

اشاره مي كنم به آيه: ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوه
ولهم عذاب عظيم.

يعني خدا بر دلهايشان و برگوششان مهر نهاده و بررؤي چشمانشان پرده ايست
و براي آنها عذابي بزرگ است.

«سوره بقره، آيه ۷»

به رغم فتنه دجال كور باطن ما باش
كه وحش و طير شود رام با مرام محمد (ص)

باش يعني منتظر باش (چطور مي گوئيم باش تا صبح دولتت بدمد؟)

وحش و طير، تعبيري است از تمام عالم.

ان الارض يرثها عبادي الصالحون يعني زمين را بندگان صالح من به ميراث

خواهند برد .

«سوره انبیا، آیه ۱۰۵»

هنوز جلوه ندادست نور خود به تمامی
خدا به جلوه کند نور خود تمام محمد (ص)

منظور بعد از ظهور است . برای خاطر محمد (ص) خداوند جلوه خود را تمام
خواهد کرد .

قیام قائم آل محمد است و کشیده
به قهر صاعقه شمشیر انتقام محمد (ص)

یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزله الساعه شی عظیم
«سوره حج، آیه اول»

اقتربت الساعه وانشق القمر .

قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید .

«سوره واقعه، آیه اول»

به ذوالفقار علی دیدی استقامت اسلام
کنون به قامت قائم ببین قوام محمد (ص)

داریم که : لولا سیف علی و مال خدیجه ، لما قام عمود الاسلام .

یعنی اگر شمشیر علی و ثروت خدیجه نبود پایه های دین استوار نمی شد .
(در جنگ احد ، زمانی که پیامبر زخمی شد کسانی از اصحاب مایوس شدند و تنها
علی بود که استقامت کرد ، این است که از زبان جبرئیل یاب پیامبر (ص) گفته شد

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
پیشگفتار	۵
غزل ۱	۹
غزل ۲	۱۱
غزل ۳	۱۲
غزل ۵	۱۴
غزل ۶	۱۵
غزل ۷	۱۷
غزل ۸	۱۹
غزل ۱۳	۲۱
غزل ۱۴	۲۲
غزل ۱۵	۲۲
غزل ۱۶	۲۳
غزل ۱۷	۲۶
غزل ۱۸	۲۷
غزل ۱۹	۲۸
غزل ۲۰	۳۰
غزل ۲۲	۳۱
غزل ۲۹	۳۳
غزل ۴۰	۳۳
غزل ۴۲	۳۴
غزل ۴۲	۳۶
غزل ۴۶	۳۸
غزل ۴۷	۳۹
غزل ۴۸	۴۰
غزل ۴۹	۴۱
غزل ۵۱	۴۲
غزل ۵۲	۴۳

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
غزل ۵۳.....	۴۴.....
غزل ۵۴.....	۴۵.....
غزل ۵۵.....	۴۶.....
غزل ۵۶.....	۴۷.....
غزل ۵۷.....	۴۸.....
غزل ۵۹.....	۵۰.....
غزل ۶۲.....	۵۱.....
غزل ۶۳.....	۵۱.....
غزل ۶۴.....	۵۲.....
غزل ۶۵.....	۵۲.....
غزل ۶۶.....	۵۳.....
غزل ۶۷.....	۵۴.....
غزل ۶۸.....	۵۴.....
غزل ۶۹.....	۵۵.....
غزل ۷۰.....	۵۶.....
غزل ۷۱.....	۵۶.....
غزل ۷۲.....	۵۹.....
غزل ۷۳.....	۵۹.....
غزل ۷۴.....	۶۰.....
غزل ۷۶.....	۶۱.....
غزل ۷۷.....	۶۱.....
غزل ۷۹.....	۶۲.....
غزل ۸۰.....	۶۲.....
غزل ۸۴.....	۶۳.....
غزل ۸۷.....	۶۴.....
غزل ۸۸.....	۶۶.....
غزل ۸۹.....	۶۷.....

فهرست مندرجات

عنوان	صفحه
غزل ۹۰.....	۶۸
غزل ۹۱.....	۶۸
غزل ۹۲.....	۶۹
غزل ۹۴.....	۷۰
غزل ۹۵.....	۷۲
غزل ۱۰۱.....	۷۲
غزل ۱۰۲.....	۷۴
غزل ۱۰۳.....	۷۴
غزل ۱۰۵.....	۷۴
غزل ۱۰۷.....	۷۶
غزل ۱۰۸.....	۷۶
غزل ۱۰۹.....	۷۷
غزل ۱۱۰.....	۷۸
غزل ۱۱۱.....	۷۸
تکلیف درسی.....	۸۲

پیشگفتار

یا رب حی میت ذکره
و میت یحیی باخباره
لیس بمیت عند اهل النهی
من کان هذا بعض آثاره

چه بسا زنده‌ای که نام او مرده
و چه بسا مرده‌ای که به اخبار خود زنده‌است
و آنکه چنین آثاری دارد نزد صاحبان خرد،
مرده نیست.

شهریار را اغلب یک شاعر می‌شناسند و حق هم همین است.
او به مفهوم واقعی کلمه شاعر بود و شاید از جمله معدود شاعران تاریخ
ادبیات ایران که شعرشان حالت فورانی داشته است. حکایت می‌کرد که در
نوشتن مثنوی «مولانا در خانقاه» تمامی آنچه را که از تخیلش می‌گذشت ثبت
نکرده است چرا که ابیات باران و بار بر او می‌باریدند.

اما شهریار تنها یک شاعر نبود. مطالعات و تاملات عمیقش در برخی
از زمینه‌ها بقدری وسیع بود که صلابت اندیشه یک محقق یا یک حکیم دانشمند
که به تأیید نظر حل معما می‌کرد «در ورای کلامش مشاهده می‌شد. از جمله
این زمینه‌ها غور و بررسی مدام در شخصیت و زندگی و دیوان جاودانه شاعر
ایران حافظ بود.

می‌گفت: از کودکی یاد و کتاب انس گرفتم، قرآن مجید و دیوان خواجه
و حالا هم که پیر شده‌ام، بجز صدای قرآن و بجز صدای حافظ، هر صدای

دیگری گوشم را آزار می دهند. و می گفت:

حافظ را با بررسی نسخه ها و تحقیقات خشک عالمانه نمی توان شناخت حتی پیدا کردن اولین نسخه و نزدیکترین سند گره گشا نیست، خواه مدام، واژه های ابیاتش را تغییر می داد تا مناسبترین را پیدا کند، حال مورد نظر حافظ کشتی شکسته بوده یا کشتی نشسته، ذوق می خواهد که فهمیده شود، آن ذوق را هم همه کس ندارند، باید همکلاس حافظ بود تا فکر واقعی او را دریافت می گفت:

من همکلاس حافظم، اما حافظ شاگرد اول کلاس است. وجوه اشتراک، بین ما عبارتند از: شاعر ذاتی بودن، زندگی رندانه داشتن، طعم تلخ و شیرین عشق مجاز را چشیدن، جمع آوری لطایف حکمی با نکات قرآنی، حفظ قرآن و رسیدن به عرفان. می گفت:

برای صالحان چهارده پایه ثواب است که حافظ در مرحله نه آن قرار دارد در حالیکه بسیاری از شاعران بزرگ در مرحله هفت گناه هستند. می گفت:

این (بررسی و تفسیر اشعار حافظ) آخرین رسالت ادبی من است، بعد از اتمام آنها را منتشر کن تا مردم بدانند که حافظ کیست؟ عرفان چیست؟ شعر رندانه یعنی چه؟ می گفت:

یک روز گریه کردم که خدایا من پیر را برای چه نگهداشته ای؟ یک وقت دیدم که در عالم مکاشفه قرآن می خوانم و این آیه را که در صفحه اول نوشته شده بود:

ولتخرج الناس من الظلمات الى النور، تو را نگهداشتیم که رسالت خود را انجام دهی. و می گفت:

من به دیوان او بسی دیدم
و ه که، قرآن به پارسی دیدم

سحر باشد لسان او لاریب
 راستی، راستی لسان الغیب
 هرچه در پرده حقیقت راز
 می‌نوازد به ارغنون مجاز
 گوش می‌خواهد از توراز نیوش
 که بود محرم پیام سروش

روزی از روزهای زمستان سال ۱۳۶۵ نزدیکیهای غروب به منزلش رفتم^۱، پیش از احوالپرسی گفت: تو یک غیرتی به خرج بده و هفته‌ای یکی دو روز حافظ را با تفسیرش پیش من بخوان، در همان روز قرار شد روزهای یکشنبه هر هفته از ساعت ۹ صبح تا ۱۲ ظهر حافظ بخوانیم، جلسات تفسیر مرتباً ولی به تناسب حال و حوصله استاد تا زمستان ۱۳۶۶ ادامه داشت، غزلها را بنده بیت بیت از روی نسخه علامه قزوینی می‌خواندم و استاد نظر خود را در مورد هر بیت بیان می‌کرد و گفتگوها معمولاً "ضبط می‌شد". گفتگوهای که هم شامل لفظ بود و هم شامل معنی و تفسیر. استاد با استناد به قرآن و حدیث و تاریخ عصر حافظ و ذوق شاعرانه خود، چهره‌ها را به نحوا حسن تصویر می‌نمود.

اینک آنچه در اختیار خواننده قرار می‌گیرد، حاصل آن گفتگوهاست، ولی تمامی آنها نیست. لازم به توضیح است که برخی از مطالب و ضمایر زاید و تکراری که مختص گفتگوی محاوره‌ایست حذف و مطلبی به جای آنها در میان گروه که رساننده منظور استاد باشد ذکر شده است. باید توجه داشت که استاد در مورد بیت‌های واضح و بدون کنایه عرفانی یا اجتماعی اظهار نظر نمی‌کرد و بدین سبب ممکن است در این کتاب تفسیر غزلی از اول تا آخر

۱- تفضیل این مبحث تحت عنوان «شهریار و خط سوم» به تاریخ چهاردهم مهرماه ۱۳۶۷ در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید.

ملاحظه گردد و ممکن است از یک غزل چند بیت ارائه گردد. اصولاً " شیوه" استاد این نبود که بیتی را معنی ظاهری کنند، برای هر بیتی مغزی قائل بود که سعی می کرد آن را بیان و مفهوم کند. بیانش گاهی به ضرورت. و البته کمتر به اطناب می گرائید و اغلب با یک جمله و حتی یک کلمه قال قضیه را می کند. با این آرزو که چاپ مجموعه حاضر هم موجب خشنودی روح استاد و هم مورد پسند اهل عرفان و ادب قرار گیرد، وظیفه خود می دانم که از جناب آقای رنجبر مدیر کل محترم اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی که در تسهیل و تمهید مقدمات نشر، دلسوزانه کوشش کردند، تشکر و قدردانی نمایم.

و من الله توفیق

تبریز - اردیبهشت ۱۳۶۸

ابوالفضل علیمحمدی

غزل ۱

الا یا ایها الساقی ادر کاسا" و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلیها

مصرع اول این شعرا زیزید است ، حافظ شعر را مقلوب کرده ، شعر یزید این است .

ا نالمخمور ما عنسدى بتر یا قی ولا راقی
ادر کاسا" و ناولها الا یا ایها الساقی

این که حافظ خود را رند می خواند از اینجاست ، [توجه کنید که چطور به یک مساله تاریخی اشاره می کند ، و نتیجه گیری رندانه می نماید] ابوسفیان وقتی مجبور شد و آمد و افتاد روی پای پیامبر بچه هایش را جمع کرد و گفت ، حالا چاره ما در این است که ظاهرا " مسلمان بشویم آن وقت در جلد اسلام حکومت را در دست بگیریم . البته همان کار را هم کردند . حالا حافظ می گوید من هم همان کار ابوسفیان را ، وارونماش را انجام می دهم . یعنی می افتم به جلد عصیانکاران و شراب خواران و گنه کاران و بالاخره سر در می آورم از محراب علی (ع)

در نمازم خم ابروی توام یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

سؤال: منظور از آسان نمودن عشق چیست و مشکلات، مشکلات عرفا نیندیا...؟
جواب: خدا وقتی می گوید که محل داری تا خودم بررسی عبدی اتینی اجعلک مثلی،
بشر قبول کرده، جن و انس قبول کرده که بیاد و این امتحان را بدهد. برای
اینکه کان ظلوما جهولا. بشر که اینجا می افتد به زندان زمان و مکان می فهمد
که چه مشکلاتی هست.

ببوی نافهای کاخر صبازان طره بگشاید
ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها
در این بیت آفرینش تشبیه به زلف شده، زلف اگر یکسو برود زینت جمال است
اما اگر جمال را بپوشاند حجاب جمال است. آن وقت انبیاء که تشبیه به صبا شده اند
می آیند و حجاب را کنار می زنند و جمال الهی را نشان می دهند. علت اینکه
انبیاء به صبا تشبیه شده اند این است که الطف بشر، انبیاء هستند.

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها
رنگین کردن یعنی با خضوع و خشوع نماز خواندن. می، می عشق الهی است
سجادهات را با می رنگین کن، یعنی نماز خدا پسند بخوان، نماز را با عشق
بیامیز. منظور از سالک هم پیامبر است.

همه کارم ز خود گامی به بدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها
همانطور که گفته شد حافظ به جلد معصیت کاران می افتد و آنها را با زبان

خودشان رو به سوی حقیقت حرکت می‌دهد یعنی مجبور است که یکی به نعل و
یکی به میخ بزند . متوجه شدید ؟

حضور گرهمی خواهی از و غایب مشو حافظ
متی ما تلق من تهوی دعالدنیا واهملها
«ما» در این بیت اضافه است یعنی متی تلق من تهوی . وقتی که ملاقات کردی
معشوق را یعنی به خدا رسیدی ، دنیا را رها خواهی کرد .

غزل ۲

صلاح کار کجا و من خراب کجا
ببین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا
یعنی من به صورت ظاهرا اهمیت نمی‌دهم که مرا صالح بدانند . مخصوصا "خودم
را به این لباس درآورده‌ام که جوانها را اصلاح کنم . خودم را خراب نشان
می‌دهم بخاطر اصلاح دیگران .

دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس
کجاست دیرمغان و شراب ناب کجا
دیرمغان منظور مسجد است . حافظ دو پهلوی حرف می‌زند ، طوری که نه جوانها
بفهمند و نه زاهدان .

ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد
چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
در قرآن هم هست که لینظر من گان حی . خدا می گوید بشر با ایمان زنده
است . آنها که پی ایمانند مرده هستند . در جهان ارواح ما را اصحاب قبور
می خوانند .

مبین به سیب زرخدان که چاه در راه است
کجا همی روی ایدل بدین شتاب کجا
اشاره به جوانهاست که دنیا ظاهرش فریبنده است . دنیا خود را چاه زرخدان
نشان می دهد ولی همین چاه زرخدان تبدیل می شود به چاه واقعی .

بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال
خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا
می گوید وجود اصلی ما عقل ماست که انرژی است و از جهان عقل می تابد . نظر
این است که ما از اصل دور شدیم . حافظ حسرت آن روزگار را می خورد . اول
ما خلق الله العقل .

غزل ۳

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکنا بادو گلگشت مصلی را

می‌گوید که عبادت این جهان را در هیچ‌جا نمی‌توان پیدا کرد . مرحله دنیا مرحله مغتنمی است اینجا هر عمل هفتصد برابر صواب دارد ، اما آنجا میلیونها سال عبادت لازم است که از جهان روح منتقل بشود به جهان عقل . یعنی روح مجرد بشود عقل مجرد . در این دنیا اگر انسان خود را تزکیه نماید یک‌دفعه جهان اشیر را طی می‌کند و به جهان انرژی وارد می‌شود .

سؤال : منظور از خوان یغما در این بیت چیست ؟

فغان گاین لولیان شوخ شیرین‌گار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

جواب : خانهای ترک ظاهراً "مردم را غارت می‌کردند و هر سال یکبار مردم را سرسره‌ای دعوت می‌کردند و می‌گفتند هر چه می‌خواهید ببرید آن سفره اسمش خوان یغما بود یعنی سفره‌ای که غارت می‌کنند .

حافظ در جای دیگر می‌گوید :

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد
هلال عید بدور قدح اشارت کرد

منظور از حکمت در این بیت چیست ؟

حدیث از مطرب و می‌گو و راز دهر کمتر جو

که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

حکمت مطالعه آفرینش است از بیخ ، خداوند می‌فرماید : / و تى الحکمه کثیرا / . این حکمت که حافظ می‌گوید منظور فلسفه است . یعنی با ادعای حکمت هم

نمی‌توان به‌رازی آفرینش‌پی‌برد حکمت را باید خدا عطا کند . در مقابل حکمت ، علم قرار می‌گیرد علم شناخت آفرینش از این سواست یعنی از جهان ماده . علم محدود است خدا می‌فرماید : ما / وتیتم من العلم الا قليلا .

غزل ۵

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز

باشد که باز بینم دیدار آشنا را

«کشتی نشستگانیم» صحیح است ، اگر کشتی شکسته باشد که از اول نمی‌نشینیم . شرطه ، همان مامور شهربانی را گویند که باید اجازه حرکت کشتی را صادر کند . شرطه هم وقتی اجازه حرکت می‌دهد که باد اجازه بدهد . این است که باد موافق را باد شرطه می‌گویند .

در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل

هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا

فات الصبوح درست است . در شعرهای حافظ قرینه هم دارد . گر فوت شد سحور چه نقصان صبح هست نه اینکه واقعا "فوت شد" . اصطلاحی است که ای وای وقت گذشت . همچنین «هبو» فصیح نیست ، حافظ را به چوب ببندی «هبو» نمی‌گوید . هیو صحیح است یعنی تهنیت بگوئید «هیو» در قرآن هم آمده است . هاتی هم عیش این است که در یک مصراع دو مخاطب داشته باشد . به

یکی بگوید بیاور و به یکی بگوید بیدار شو .

هنگام تنگدستی در عیش کوش و مستی

کاین کیمیای هستی قارون کندگدا را

قانون کلی است البلاء للبلاء چون سعادت عوض کردن دنیا است با آخرت هر

وقت دنیا بتوبه گذشت بدان که از اولیا هستی . در قرآن آمده :

من گان یرید حرث الاخره نزد له فی حرثه و من گان یرید حرث الدنيا نوته

منها و ماله فی الاخره من نصیب . «سوره شعرا آیه ۲۵»

یعنی کسی که اراده کند زراعت آخرت را می افزائیم زراعت او را و کسی که اراده

کند ، زراعت دنیا را می دهیم از آن و او را از آخرت هیچ بهره ای نیست .

غزل ۶

آئینه سکندر جام میست بنگر

تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

آئینه سکندر جام جمست . آئینه سکندری اسم کتابی است . یعنی تاریخ خودش

جام جم می باشد . ملک دارا معنی کشور فارس را می دهد .

خوبان پارسی گو بخشدگان عمرند

ساقی بده بشارت رندان پارسا را

صحیح شعر این است .

ترکان پارسی‌گو بخشنندگان عمرند
ساقی بشارتی ده پیران پارسا را

حافظ شعر دیگری نیز دارد .

گر مطرب حریفان این پارسی بخوانند
در رقص و حالت آرد پیران پارسا را

یعنی به پیران پارسا مزده بده که یک چنین چیزی هست .

حافظ به خود نپوشید این خرقة می‌آلود

ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را

یعنی حافظ این خرقة و لباس می‌آلود را به میل خود نپوشید ، بلکه برای مصلحت
و اصلاح دیگران پوشیده است .

آن تلخ و ش که صوفی‌ام الخبائث خواند

اشهی لنسا واحلی من قبله العذارا

حافظ می‌گوید ، تاگوینده کی باشد ؟ اگر علی (ع) پیامبر (ص) بگوید ام‌الخبائث
بله ، اما اگر صوفی بگوید دروغ گفته . صوفی خود کارهای خبیث انجام می‌دهد
و گناه نمی‌داند ولی یک استکان شراب را حرام می‌داند .

سؤال : لطفاً بفرمائید ، این بیتها به همین شکل که خوانده می‌شوند بمنظر شما
صحیحند یا نه ؟

ز رقیب دیو سیرت به خدای خود پناهم

مگر آن شهاب ثاقب مددی دهد خدا را

جواب: سها را، صحیح است یعنی ستاره کوچک را مدد نماید.
خداوند می‌فرماید: *الا من خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب*
«سوره صافات آیه ۱۰»

سؤال:

همه شب، در این امیدم که نسیم صبا گاهی
به پیام آشنایان بنوازد آشنا را
جواب: به پیام آشنایی بنوازد آشنا را صحیح است.

غزل ۷

صوفی بیا که آینه صافیست جام را
تا بنگری صفای می لعل فام را
آینه صاف است جام را. در این بیت امامت به جام تعبیر شده، نبوت را هم
به می تعبیر می‌کنند.
راز درون پرده زرنندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
مکمل بیت پیش است یعنی از امامت باید به نبوت رسید، انامدنیه العلم و
علی بابها.

در بزم دور یک دو قدح در کش و بپرو
یعنی طمع مدار وصال دوام را

در بزم عشق صحیح است . یعنی در این دنیا باید کارت را بکنی و بروی . وصال
کامل در این دنیا نیست .

ای دل شهاب رفت و نچیدی گلی زعیش
پیرانه سر مکن هنری ننگ و نام را
هوس ننگ و نام را صحیح است ، حافظ را بکشی هنری ننگ و نام نمی گوید .

حافظ مرید جام می است ای صبا برو
وزبندگی برسان شیخ جام را
حافظ مرید جام جم است .

دود آه سینهء نالان من
سوخت این افسردگان خام را
سینهء سوزان من صحیح است .

محرم راز دل شیدای خود
کس نمی بینم زخاص و عام را
کس نمی بینم خاص و عام را .

ای صباگر به جوانان چمن بازرسی
خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را
خدمت از ما برسان صحیح است . خدمت ما یعنی پیش ما که فصیح نیست .

ترسم این قوم که بر دردکشان می خندند
در سر کار خرابات کنند ایمان را

در سر کار فلان کردن اصطلاحی است یعنی از دست دادن . درد کش مشروب خوری را گویند که به جهت کم پولی و بی پولی [شراب صاف به او ندهند ولی معنی ظاهر مورد نظر نیست] حافظ در جای دیگری می گوید :

گیست دردی کش این میگده یارب که درش

قبله حاجت محراب دعا می بینم

آخر دردی کش هانبار سون می شود محراب ؟ چون مومن هم دستش از دنیا تهی است تشبیه به دردی کش می شود . پیر دردی کش مولا علی است .

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح

هست خاکی که به آبی نخرد طوفان را

قصه ای هست که در کشتی نوح خاک هم بوده . خیس یا تر شدن آن خاک علامت اتمام طوفان بوده است . یعنی مردانی هستند که طوفان دنیا را به هیچ نمی خرند یعنی انقلابات دنیا در آنها تاثیر ندارد .

غزل ۸

ساقی به نور باده برافروز جام ما

مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما

یعنی ای ساقی کوثر (مولا علی) دل ما را با باده عشق الهی پیامیز . علت اینکه حافظ خطاب به حضرت علی شعر را شروع می کند این است که برای خدا شناسی

باید از امامت شروع کرد و بعداً "وارد نبوت شد. آمده است انا مدینه العلم
علی بابها.

مراد از جام جم دل انسان است.

ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما

آب روی خوبی از چاه زنخدان شما

حافظ سفری به یزد کرده بود اما به جهت عاطفی بودن و حساسیت شدید ناراحت
شده و برگشته بود. بعداً "از حافظ عذرخواهی شده بود. این غزل جواب عذرخواهی
است.

بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر

زانکه زد بر دیده آبی روی رخشان شما

زانکه زد بر دیده آبش روی رخشان شما و یا زانکه زد بر دیده آب از روی رخشان
شما.

عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم

گرچه جام ما نشد پر می به دوران شما

صحیح بیت این است که عمرتان بادا مدام ای ساقیان بزم جم.

مدام هم معنی همیشه می دهد و هم معنی شراب که با مصرع بعد هماهنگی دارد.

غزل ۱۳

تخت زمرد زدست گل به چمن
راج چون لعل آتشین دریاب
صحیح این است . تخت زرین زدست گل به چمن ، در همین غزل که به مطلع
می دهد صبح و کله بست صاحب آغاز می شود . بیتی هست که مرحوم قزوینی
نوشته .

این چنین موسمی عجب باشد
که ببندند میگسده به شتاب
که صحیح آن بیت هم این است . در چنین موسمی عجب باشد .
هم چنین چند بیت از این غزل در نسخه قزوینی افتاده که عبارتند از :
چون سگندر حیات اگر طلبی
لب لعل نگار را دریاب
زاهد! می بنوش رندانسه
فاتقوا لله یا اولوالباب
گر نشان ز آب زندگی خواهی
می نوشین بجوبه بسانگ رباب
حافظا غم مخور که شاهد بخت
عاقبت برگشد ز چهره نقاب

غزل ۱۴

گفتمش مگذر زمانی گفت معذورم بدار
خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب

گفتمش بنشین زمانی . . .

در همین غزل نیز بیت سوم ، خفته بر سنجاب راحت و بیت هفتم ، گفتم
ای شاه غریبان و بیت آخر ، دور نبود گر نشیند خسته و غمگین غریب صحیح
هستند .

غزل ۱۵

حافظ نه غلامیست که از خواجه گریزد

صلحی کن و بازآ که خرابم ز عتابت

لطفی کن و بازآ ، صحیح است . بیت چهارم این غزل چشم خمارین و بیت ششم ،
هر ناله و فریاد که کردم نشنفتی ، درست ترند .

غزل ۱۶

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت

به قصد جان من زار ناتوان انداخت

منظور از خلقت، آفرینش انسان بود که آخر همه موجودات می‌باشد یعنی نتیجه و تکامل همه موجودات انسان است. آدم زمانی پیدا شد که انس و جن دمیدند به قالب حیوانی. اصلاً "ان" انسان "ان" جمع است یعنی انس و جن. بشر در حالت کلی عده‌ای انس و عده‌ای جن هستند. بشر ساده و خرف را انس و بشر زیر زیرک و هوشیار را جان می‌گویند. منتها هر دو مؤمن و کافر دارند. کافران جنایتکاران ساده‌اند مثل دزدها، چاقوکشان. و کافر جان آنها هستند که پشت پرده کار می‌کنند مثل شیطان. این بدن ما قبلاً "حیوان بود. یعنی اول نباتات روئیدند بعد تبدیل شدند به حیوان. حالا هم در دریا چیزهائی هستند که هم نبات و هم حیوانند. خلاصه انسان از گل خلق شد. خلق الانسان من صلصال. همانند نباتات که از گل درآمدند. بیت اشاره به این موضوع دارد.

نبود نقش دو عالم که رنگ الفت بود

زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

اشاره به حدیث فاحبیت عن اعراف دارد خدای فرماید که دوست دارم شناخته

شوم خداوند گنج مخفی است انسان را خلق کرد که او را بشناسد . فکنت کنزاً"
مخفياً"فخلت الخلق فکی اعرف .

به یک کرشمه که نرگس به خود فروشی کرد
فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت
خداوند با اسباب و وسایل جلوه می کند و از آنجا که گلها بهترین جلوه گاه خداوند
هستند حافظا اشاره به این نکته دارد .

شراب خورده و خوی کرده می روی به چمن
که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت
خوی کرده یعنی عرق کرده . علت نام گذاری شهر خوی هم از اینجاست که سابق
دریاچه رضائیه نزدیک خوی بوده و چون این نزدیکی رطوبت به همراه داشته
آن شهر را خوی نامیدند .

بنفشه طره مفتول خود گره می زد
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
بنفشه سمبل شرم و حیاست . بالاترین صنعت شعر این است که قسمت محذوف
داشته باشد قسمت محذوف این شعر سر به پایین انداختن بنفشه است . من نیز
در بیتی چنین گفته ام :

شهریار این درو گهر چو به مؤگان می سفت
ماه ، عقد پرن از گردن خود وا می گرد
یعنی باز می کرد که این را ببندازد .

کنون به آب می لعل ، خرقه می شویم
نصیبه ازل از خود نمی توان انداخت

یعنی مجبورم که تظاهر به میخواری کنم تا جوانها را ارشاد کنم . همه کس دارای
هوای نفس هستند فقط در انبیا و ائمه هوای نفس نیست ، آنچه که مهم است
توبه می باشد .

مگر گشایش حافظ در این خرابی بود

که بخشش زلش در می مغان انداخت

بهترین ترقی معنوی انسان در توبه است . انسانی که از اول موقعیتش طوری بوده
که [در معرض گناه قرار نگرفته و تنها در گوشه ای عزلت گزیده و از کودکی] با مسجد و قرآن
آشنا شده ، اگر چه توفیقی است ، اما نمی رسد به پای کسی که در اجتماع و در معرض گناه
قرار گرفته رند است و شرابخوار و . . . بعد توبه می کند مسلماً "اولی امتحانش ناقص
می باشد .

جهان به کام من اکنون شود که دور زمان

مرا به بندگی خواجه جهان انداخت

این شعر اگر چه به ممدوح حافظ سروده شده ، اما باید توجه داشت که تملق نیست
بلکه تشویق به کارهای نیک است . چون طبایع مختلفند ، تربیت نیز باید متفاوت
باشد . برخی از اشخاص تربیتش باید تشویقی باشد مثل بچه ها و پادشاهان .
وقتی می خواهیم بچه ما خوب درس بخواند از جهت تشویق پیش این و آن
می گوئیم که بچه من بسیار شاگرد خوبی است ، شاگرد اول است و . . . در حالیکه

ممکن است چنان نباشد ولی آرزو می‌کنیم که چنین باشد پادشاهان نیز چنینند .
 سعدی و حافظ که از سلاطین تعریف می‌کنند در واقع تربیت تشویقی می‌کنند .
 شاه را که نمی‌شود تربیت تنبیهی کرد . اما تربیت تشویقی هم از آن پادشاهان نیست
 که استعداد پذیرش این تربیت را داشته باشند . شما می‌دانید که امیر تیمور
 [پادشاه خونخوار که اصلاح‌پذیر نبود] وقتی شیراز می‌رود حافظ با او طور دیگری
 رفتار می‌کند و می‌گوید : آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست . یعنی که تو اصلاً
 آدم نیستی . ولی همین حافظ شاه شجاع را تعریف می‌کند چون مستعد برای
 تربیت هست .

منظور این است که حافظ آثانی نیست که هرکس پول به او بدهد تعریفش
 کند . فرق عارف با غیر عارف در همین نکته سنجی‌هاست .

غزل ۱۷

تنم از واسطه دوری دلبر بگداخت
 جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت
 از واسطه ، به معنی «از برای» می‌باشد در فارسی امروز می‌گویند واسه من چیزی
 بخر یعنی برای من .

خرقه زهد مرا آب خرابات ببرد
 خانه عقل مرا آتش میخانه بسوخت

آتش میخانه اشاره به آتشی است که می را با آن می‌پزند که به آن می‌پخته می‌گویند .

چون پیاله دلم از توبه که کردم به شکست
همچو لاله جگرم بی می و خمخانه بسوخت
یعنی به زحمت توانستم توبه کنم چون انسان تا مدتی بعد از توبه کردن دوباره
هوس انجام آن کار را می‌کند .

ماجرا کم کن و باز آن که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و به شکرانه بسوخت
این علامت تسلیم است . پیری که به پیر دیگر می‌رسد برای احترام خرقه را
درمی‌آورد و به پیش پای او می‌اندازد .

غزل ۱۸

ساقیا آمدن عید مبارک بادت
وان مواعید که کردی مرواد از یادت
چون خداوند در عید فطر اجر روزه داران را می‌دهد . حافظ می‌گوید ای مولا علی
اجر ما را بگیر و بده .

برسان بندگی دختررزگو بدر آی
که دم و همت ما کرد زبند آزادت
یعنی ماییم که اسم می و مطرب را بلند آوازه کردیم و آن را از حالت مجاز
در آورديم .

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح
ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت
کشتی نوح منظور جبل الله است و اعتصموا به جبل الله . . .
عترتی سفینه النجاه . منتها سفینه حضرت حسین سریع تراست هرکسی که بخواهد
توبه کند خداوند اول محبت حسین را در دل او جای می دهد و بعد از امامت
وارد نبوت می شود و از نبوت به خدا می رسد .

غزل ۱۹

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست
منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست
منظور از یار خداست . حافظ قصد شناخت خدا می کند . در حدیث هست . فمن
قصده ، عرفنی و من عرفنی ارادنی و من ارادنی طلبنی و من طلبنی وجدنی .
پس کسی که قصد کرد مرا شناخت مرا و کسی که شناخت مرا اراده می کند مرا و
کسی که اراده کرد مرا طلب می کند و کسی که طلب کرد مرا ، می یابد مرا .

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست
می‌گوید اشاره اشعار مرا باید دریافت شعرهای من مجازی نیستند قرآن هم
همینطور است باید کنه اشارات را دریافت .

سؤال : استاد این چند بیت به همین شکل درستند یا نه؟

شادی مجلسیان در قدم و مقدم توست
جای غم باد مران دل که نخواهد شادت
جواب : «جای غم باد هرآن دل» صحیح است .

سؤال :

هرکه آمد به جهان نقش خرابی دارد
در خرابات بگویند که هشیار کجاست
جواب : در خرابات میرسید که هشیار کجاست ؟

سؤال :

ساقی و مطرب و می جمله مهیاست ولی
عیش بی یار مهیا نشود یار کجاست
جواب :

باده : باده و مطرب و می جمله مهیاست ولی
عیش بی یار مهیا نبود یار کجاست
دو بیت از این غزل در چاپ قزوینی افتاده که باید باشند ، شما اضافه

کنید .

عاشق خسته زدرد غم هجران تو سوخت
خود نپرسید که آن عاشق غمخوار کجاست
دلم از صومعه و صحبت شیخ است ملول
یار ترسا بچه گو خانه خمار کجاست

غزل ۲۰

روژه یکسوشد و عید آمد و دلها برخاست
می زخمخانه بجوش آمد و می باید خواست
می باید خواست و می باید خواست هر دو صحیح است .

سؤال: این بیتها به این شکل صحیحند یا خیر؟

- ۱- ما نه رندان ریائیم و حریفان نفاق
آنکه او عالم سر است بدین حال گواست
- ۲- این چه عیب است گزان عیب خلل خواهد بود
ور بود نیز چه شد مردم بی عیب کجاست
- ۳- نخفته ام زخیالی که می پزد دل من
خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست
- ۴- چه ساز بود که در پرده میزد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ پر زهواست

جواب: شکل صحیح بیتها به ترتیب عبارتند از:

- ۱- مانده مردان ریاییم و حریفان نفاق
 ۲- این نه عیبست گزان عیب خلل خواهد بود
 ۳- نخفته ام به خیالی که می پزم شبها
 ۴- چه ساز بود که بنواخت مطرف عشاق
 که رفت عمر و هنوزم دماغ پرزهواست

غزل ۲۲

سرم به دینی و عقبی فرو نمی آید
 تبارک الله از این فتنه ها که در سر ماست
 یعنی ما آنقدر فکرمان بلند است که به دینی و عقبی اهمیت قائل نیستیم بلکه
 رضای خدا را در نظر می گیریم . ما عبد تک طمعا "لجنتک ولا خوفا" من نارک ولیکن
 وجد تک اهلا "للعبادہ فعبد تک . یعنی من تو را به جهت طمع بهشت و ترس از
 دوزخ عبادت نمی کنم بلکه تو را شایسته عبادت می دانم .

در اندرون من خسته دل ندانم کیست
 که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
 اشاره به الهام می کند . یعنی آنچه که می گویم بمن الهام می شود .

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوش آراست
یعنی من به این دنیا اهمیتی قائل نبودم اما چون خدا گفته این دنیا را مانند
دکانی فرض کنید و سود آخرت ببرید به این دنیا توجه می‌کنم حدیث هست
که الدنيا مزرعه الآخرة .

در چمن باد بهاری زکنار گل و سرو
به هواداری آن عارض وقامت برخاست
منظور این است که تمام طبیعت آئینه‌دار جمال الهی هستند .

مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت
به تماشای تو آشوب قیامت برخاست
اشاره به معراج حضرت رسول است که مسجود ملک شد .

ببین که سیب زنخدان توجه می‌گوید
هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست
«سیب زنخدان او» صحیح است اشاره به حضرت محمد است که املح پیامبران
است .

به صورت از نظر ما اگرچه محجوب است
همیشه در نظر خاطر مرفه ماست
اشاره به امام غائب دارد .

سؤال: در غزل ۲۴ مصرع اول این دو بیت بدین شکل درستند یا نه؟

۱- گمر گوه گمست از گمر مور اینجا

نامید از در رحمت مشوای باده پرست

۲- حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد

یعنی از وصل تو اش نیست به جز باد بدست

در مصراع اول بیت اول موی و در مصرع اول بیت دوم بجای شد ، یافت صحیح می باشد .

غزل ۲۹

حافظ چه شد از عاشق و رند است و نظر باز

بس طور عجب لازم ایام شباب است

انسان در هر مرحله ای حق را در یک چیزی می بیند مثلاً " وقتی به دختری عاشق می شود فکر می کند که عاشق یک فرد است و حال آنکه او عاشق جلوه های از جلوه های حق شده است .

غزل ۴۰

المنه لله که در میکده باز است

زان رو که مرا بر در او روی نیاز است

خمها همه در جوش و خروشد زمستی
و آن می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است

خمها و میخاند سمبلیک هستند . یعنی آنها که عالم و حکیمند همه پر جوش و
خروش هستند ، در حال فیضان هستند ، به عبارت دیگر هر کس طالب علم و
حکمت است وسیله اش هست .

از وی همه مستی و غرور است و تکبر
و زما همه بیچارگی و عجز و نیاز است
اشاره به ان الله متکبر و غنی و انتم الفقرا ، یعنی غیر از خدا همه فقیرند .
سعدی می گوید :

کسی را سزد گبریا و منی
که ملکش قدیم است و ذاتش غنی
متکبر و بزرگ دانستن خدا عبادت است و موجب تزکیه نفس می شود .

غزل ۴۱

بار دل مجنون و خم طره لیلی
رخساره محمود و کف پای ایاز است
عشق کوچک و بزرگ نمی شناسد . انسان هر چه می بیند همه جلوه الهی است .
محمود جلوه الهی را در ایاز می بیند و مجنون در لیلی .

بردوخته‌ام دیده چو باز از همه عالم
تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است
باز سمبل نهایت پرواز است . یعنی همانند باز از همه چیز چشک پوشیده‌ام ،
صرفنظر کرده‌ام تا تو را بشناسم . هرکس خدا را شناخت از همه چیز چشم
می‌پوشد .

در کعبه کوی تو هر آنکس که بیاید
از قبله ابروی تو در عین نماز است
انسان وقتی موحد شد ، همه کارش عبارت است . چون همه کار بخاطر خدا انجام
می‌گیرد . کسب کنم برای خدا ، برخیزم برای خدا . . .

صراحی و حریفی گرت به چنگ افتد
به عقل نوش کدایم فتنه‌انگیز است
صراحی منظور قرآن و حدیث و اخبار است .
حریف : منظور عالمی است که از مصاحبتش استفاده شود .
می‌گویند مواظب باش که به جهت بدی اوضاع و احوال ممکن است متهمت
سازند . در بیت بعدی هم تاکید می‌کند که :
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است
یعنی مواظب خودت باش تقیه و تقوی داشته باش .

غزل ۴۲

حال دل با تو گفتم هوس است
خبر دل شنفتم هوس است
مناجات است . مخاطب خداست در بیتی دیگر می گوید :
شب قدری چنین عزیز و شریف
با تو تا روز خفتم هوس است
که منظور شب زنده داری شب قدر است .

وه که در دانه‌ای چنین نازک
در شب تار سفتتم هوس است
دقایق را می گوید . مثل کسی که جواهر را به نخ می کشد حقایق را باید پیدا کرد
و نخ کشید .

نیست در بازار عالم خوشدلی و رزانکه هست
شیوه رندی و خوشباشی عیاران خوشست
حدیث داریم که دنیا جای خوشی و تفریح نیست (الدنيا سجن المومن و داریم که) نا خلقنا
الرا حده فی الجنه .

حافظ جای دیگر می‌گوید دلبر آسایش ما مصلحت وقت ندید .

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

که می حرام ولی به زمال اوقافت

یعنی عشق الهی در دل فقیه مدرسه تابیده بود و این سخن را گفت .

ببر ز خلق و چو عنقا قیاس کاربگیر

که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قافست

منظور از کوه قاف قائم آل محمد است . جابلسا یعنی سید المرسلین و جابلقا یعنی قائم آل محمد . اسلام ذوالقرنین است . آل محمد از عظمت به کوه تشبیه شده است .

در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است

صراحی می ناب و سفینه غزل است

ظاهر سفینه غزل یعنی جنگ شعر . اما اصل سفینه غزل قرآن است . هر چیزی هم که توأم با عشق باشد سفینه غزل نامند . یعنی از این دنیا فقط معنویت را اختیار کن .

جریده رو که گذرگاه عافیت تنگست

پیاله گیر که عمر عزیز بی بدلت

یعنی مجرد برو و عوارضی را دور بیاورد از آیه ای هم داریم که :

انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی . «سوره طه آیه ۱۳»

یعنی بدرستی که من پروردگار تو هستم پس بیرون کن نعلین خود را ، بدرستی که

توبه وادی پاکیزه طوائی .

توجه کنید که هر جزء ما یکبار می آید و بر نمی گردد آن جزء خاصیت کل را دارد ، مثل آب جوش که یک قطره اش خاصیت کل آب جوش را دارد .

غزل ۴۶

در مذهب ما باده حلال است ولیکن

بی روی توای سرو گل اندام حرام است

یعنی بی نور خدا چه عبادتی ، چه قرآنی ، بدون ایمان و عشق الهی همه باطلند .

گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگ است

چشمم همه بر لعل لب و گردش جامست

قول نی و نغمه چنگ یعنی صداهایی که آدم را هدایت می کنند مثل اذان .

تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است

همواره مرا کوی خرابات مقامست

از این بیت کاملاً "مشخص است که خرابات کجاست . خرابات یعنی مساجد، محل عبادت .

غزل ۴۷

هر آنکه رازدو عالم ز خط ساغر خواند

رموز جام جم از نقش خاک ره دانست

سابق ساغر ها را خط خطی می کردند که هر کس به اندازه ظرفیت خود می بنوشد
مثلاً "لوطی ها و میخواره ها تا خط آخر پر می کردند و می خوردند . در این بیت
منظور حافظ قرآن است چون رازدو عالم را از آیات قرآنی می توان فهمید و البته
هر کس به اندازه فهم و ظرفیت و استعدادش رموز را درک می کند . خلاصه هر کس
قرآن خواند می فهمد که جهان ماده در عین فریبندگی هیچ است .

ورای طاعت دیوانگان زما مطلب

که شیخ مذهب ما عاقلی گنده دانست

می گویند المسافر کالمجنون ، آدمی هم که اهل آخرت است یعنی خود را مسافر
فرض می کند همیشه خود را منقلب می یابد ، مثل دیوانه ها . حافظ می گوید ما
دیوانه وار بسوی حق می رویم عاشق وار بسوی خدا می رویم . منظور از عاقلی یعنی
حساب سود و زیان خود کردن یعنی مطیع نفس آمده شدن که از نظر عرفا مردود
است .

دلم ز نرگس ساقی امان نخواست به جان
چرا که شیوه آن ترک دل سیه دانست
اجل و مردن کمال است ، توقف نیست . باید مرد و رها شد . آدم عاقل از خدا
امان نمی خواهد که در این دنیا بماند . یعنی فضولی است که بگوییم می مانیم
یا می رویم ، باید تسلیم شد داریم که مالکم مساقه فی الارض ، چیست که این قدر
چسبیدید به زمین ترک دل سیه منظور ، آفرینش و خلقت هست .

ز جور کوکب طالع سحرگهان چشم
چنان گریست که ناهید دید و مه دانست
از کوکب طالع خودم است که زیر این بار رفتم آیه ای داریم که :
انا عرضنا الامانه علی السموات ...

حدیث حافظ و ساغر کشیدن پنهان
چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست
یعنی اینکه من می گویم «می» «می» معمولی نیست در زیر این کلمه ، معنی دیگری
پنهان است بنابراین باکی نیست که کسی بفهمد .

غزل ۴۸

صوفی از پرتو می راز نهانی دانست
گوهر هرکس از این لعل توانی دانست

یعنی صوفی وقتی عاشق شد راز نهانی را می‌فهمد . «لعل» در مصرع دوم منظور قرآن است یعنی باید خودت را به قرآن عرضه کنی تا بشناسی که اهلش هستی یا نه .

قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس
کمنه هر کو ورقی خواند معانی دانست

«مجموعه گل» منظور قرآن است . قرآن تشابهات و سمبلیکها دارد . آنها را باید شناخت آنها هم شناخته نمی‌شوند مگر اینکه خدا در دل انسان بیاندازد چرا که الرحمن علم القرآن الله معلم قرآن . یعنی باید عاشق شد تا ارزش قرآن را فهمید نه اینکه خیال کنی با یک روق خواندن می‌توانی قرآن شناس باشی .

غزل ۴۹

روضه خلدیرین خلوت درویشانست
مایه محتشمی خدمت درویشانست

منظور از دراویش پیامبر و اولیاست نحن الفقرا والله غنی پیامبر می‌فرماید :
الفقر فخری . حافظ می‌گوید پیرو پیامبران و اولیا باش ، در بیتی از همین غزل هست که :

گنج قارون که فرو می‌شود از قهر هنوز
خوانده باشی که هم از غیرت درویشانست

که آشکارا معلوم است که درویش یعنی حضرت موسی .

خسروان قبله حاجات جهانند ولی

سببش بندگی حضرت درویشانست

ببینید چه اشارهای دارد . حضرت صادق به متوکل خلیفه گفت تو پادشاه ابدانی

ولی ما پادشاهان ارواحیم انتم خلفاء الابدان و نحن خلفاء الارواح .

غزل ۵۱

لعل سیراب به خون تشنه لب یارمنست

و زپی دیدن او دادن جان کارمنست

نیست خدا گفته: فکنت کنزا "مخفیا" فخلقت الخلق فکی اعرف ، فاحببت عن اعرف

یعنی من گنج مخفی هستم پس خلق کردم انسان را که شناخته شوم و دوست

دارم که شناخته شوم . و نیست گفته: من عشقنی قتله یعنی کسی که عاشق من

شود او را می کشم ، حافظ اشاره به این نکات دارد .

شرم از آن چشم سیه بادش و مزگان دراز

هر که دل بردن او دید و در انکار من است

یعنی آنکه ما را انکار می کند جلوه خدا را نمی بیند ، اگر می دید می فهمید که

چرا عاشق شدم .

بندۀ طالع خویشم که در این قحط وفا
عشق آن لولی سرمست خریدار منست
می‌گوید این شکر دارد که می‌توانم عاشق باشم و همه چیز را دوست داشته باشم .
حافظ همه چیز را جلوه خدا می‌بیند حتی لولی را .

غزل ۵۲

روزگاریست که سودای بتان دین من است
غم این کار ، نشاط دل غمیگین منست
سودای بتان یعنی سودای انبیاء و اولیاء . بتان یعنی کلیه خویان ، هر چیزی که
دل را ببرد . تشبیها "بت یعنی جلوه خدا .

دیدن روی ترا دیده جان بین باید
وین کجا مرتبه چشم جهان بین منست
با چشم ظاهر ماده را می‌توان شناخت اما با چشم دل و با روح خدا را می‌توان
دریافت .

یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست
که مغیلان طریقش گل و نسرين منست
نیست راه کعبه پراز خار است و خدا فرموده افت الجنة بالمکاره یعنی راه بهشت
پراز مکروهات است و النار به الشهوات و راه جهنم گول زننده است . حافظ

می‌گوید: برای رسیدن به خدا راه رفتن بر روی خار برای من مانند راه رفتن بر روی گلهاست .

غزل ۵۳

منم که گوشه میخانه خانقاه منست

دعای پیر مغان ورد صبحگاهی منست

مسجد را می‌گوید میخانه ، به جهت اینکه در مسجد انسان مست جذبه‌الهی می‌شود . می‌گوید خانقاه من ، مسجد است . پیر مغان منظور حضرت علی یا حضرت محمد (ص) می‌باشد .

گرم ترانه چنگ صبح نیست چه باک

نوای من به سحر آه عذر خواه نیست

اگر نمی‌توانم اذان بگویم ، دلم می‌خواهد این کار را بکنم . منظور این است که انسان خیلی از چیزها را عملاً "نمی‌تواند بکند ولی نیت آن را دارد و خدا هم به حسابش می‌گذارد .

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ

تو در طریق ادب باش و گو گناه من است

درست بیت این است که تو در طریق ادب کوش و گو گناه من است . ببینید انسان یک گذشته‌ای دارد و گذشته انسان است که آینده را می‌سازد . حافظ می‌گوید ما

نسبت به آینده مختاریم ، البته اختیار مطلق هم منظور نیست چرا که عمل ما نتیجه گذشته‌هاست . پدر و مادر و محیط واقعی اختیار از انسان سلب می‌کنند . ما وجود اصلی مان عقل است . عقل می‌تابد به ابدان . ابدان حکم لامپ را دارند از زمان نوح ما همینطوری تابیدیم به ابدان . در هر مذهبی ۱۳ باب آمده ، چون هر مذهبی یک پیامبر دارد که مدیر است و ۱۲ وصی که حکم معلم را دارند . هر مذهب هم هزار سال طول می‌کشد و ۶ مذهب اینجوری است و ما همه این مذاهب را گذرانده‌ایم که اکنون در مذهب ششم هستیم . این است که نسبت به گذشته مجبوریم .] برای درک بهتر مطلب به مقاله هنرچیست و هنرمند کیست ؟ که در جلد دوم دیوان شهریار صفحه ۷۸۲ به چاپ رسیده مراجعه شود[.

غزل ۵۴

بیاد لعل تو و چشم مست می‌گونت

ز جام غم می‌لعلی که می‌خورم خونست

الدنیا سجن المومن ، این دنیا برای مؤمنین مانند زندان است ، خوشی وجود ندارد .

حکایت لب شیرین کلام فرهادست

شکنج طره لیلی مقام مجنونست

یعنی فرهاد سخنان شیرین را کلام می‌داند ، به عبارت دیگر برای عاشق ، سخن

معشوق دارای ارزش است .

دلم بگو که قدت همچو سرو دلجو نیست
سخن بگو که کلامست لطیف و موزونست
دلجو صفت سرو است ، یعنی چون سرو هستی دلم را بدست آور . موزون اشاره
به قرآن و نهج البلاغه هر دو می باشد .

ز دوریاده به جان راحتی رسان ساقی
که رنج خاطر م از جور دور گردونست
یعنی ای مولا علی کمک کن تا معانی قرآن کشف شود .

از آندمی که ز چشم برفت رود عزیز
کنار دامن من همچو رود جیحونست
معنی لغوی رود به معنی اولاد است ولی در این بیت اشاره به غیبت امام زمان
دارد .

غزل ۵۵

ز چشم شوخ تو جان کی توان برد
که دایم با کمان اندر کمینست
قلب المومن بین الاصبع الرحمن ، قلب مؤمن بین دو انگشت خداست تا بخواهد

خوش باشد ، فشار می‌آورد که خوشی دنیا را بریزد دور ، از دنیا خوشی نطلبید .

عجب علم‌یست علم هیات عشق
که چرخ هشتمش هفتم زمین است
وقتی آدم عاشق می‌شود و به خدا می‌رسد ، می‌بیند که چرخ هشتم (سدره المنتهی)
آسمان مانند طبقه هفتم زمین است یعنی همه را پایین‌تر می‌بیند .

غزل ۵۶

دل سرا پرده محبت اوست
دیده آئینه دار طلعت اوست
مغز سرا پرده محبت نیست . دل سرا پرده محبت است . یعنی از راه دل است که
خدا جلوه می‌کند چشم آئینه را می‌بیند و دل خودش را .

من که سردر دنیاورم بدو کون
گردنم زیر بار منت اوست
نیست مولا می‌گوید عبادت من برای دنیا و آخرت نیست ، حافظ اشاره به آن
دارد ما عبدتک طمعا "لجنتک ولا خوفا" من نازک ولیکن وجدتک اهلا "للعباده
فعبدتک .

تو و طوبی و مار و قامت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست

توبه خاطر بهشت (طوبی درخت بهشتی) خدا را عبادت می‌کنی و ما به جهت رضای خدا عبادت می‌کنیم .

من که باشم در آن حرم که صبا
پرده‌دار حریم حرمت اوست
صبا یعنی انبیاء، پیامبران از نظر لطافت به صبا تشبیه می‌شوند . وقتی انبیاء
نگه دارنده حرمت خدا هستند ، من که باشم که چنین نکم .

دور مجنون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پنج روز نوبت اوست
پنج روزه درست است . چون اگر پنج روز بگوییم حتماً باید ۵ روز باشد ولی
پنج روزه یعنی مدت محدود .

غزل ۵۷

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون ، لب خندان ، دل خرم با اوست

سیه چرده منظور حضرت رسول است که سبزه با نمک و ملیح بود . عموماً "مکهای‌ها
هنوز هم با نمک هستند . این یک لطف الهی است . مخصوصاً" پیامبر را که به
حضرت یوسف تشبیه می‌کردند . روزی حضرت در این مورد از جبرئیل سؤال

کرد . جبرئیل پاسخ داد و انت املح یعنی تو با نمک ترازیوسف هستی . در
بیت پائین همین غزل اسم حضرت محمد هم آمده است .

گرچه شیرین دهنان پادشهانند ولی

او سلیمان زمانست که خاتم دارد

اشاره به خاتم الانبیاء بودن پیامبر هم دارد . حافظ می‌گوید اگرچه همه انبیاء
پادشاهان دنیا هستند اما برخی از آنها مثل حضرت موسی بیشتر توجهشان
به امور دنیوی است . حضرت عیسی مذهبش بیشتر معنوی است . اما مذهب
حضرت محمد (ص) هم دینوی و هم اخروی است حدیثی هم هست که :
ان اخي موسى كان عينه و يميني اعمى یعنی حضرت موسی برادر من چشم راستش
نمی‌دید ، یعنی به آخرت زیاد توجهی نداشت ، یعنی درس و آموزشش برای
این دنیا بود .

و ان اخي عيسى كان عينه و يسرا اعمى ، حضرت عیسی هم چشم چپش کم سو
بود .

و انا ذوالعينين و من هردو چشم را دارم یعنی مکتب من توجه به دنیا و آخرت
دارد .

زبان ناطقه در وصف شوق نالانست

چه جای کلک بریده زبان بیهده گوشت

در وصف شوق اولال است .

غزل ۵۹

دارم امید عاطفتی از جناب دوست
کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست
در این بیت حافظ اشاره به عشق مجازی و جوانی دارد ، توبه کرده و در انتظار
عفو است .

دانم که بگذرد ز سر جرم من کهاو
گرچه پری و شست ولیکن فرشته خوست
رحمت خداوند بر غضب او پیشی دارد . داریم که بدترین گناه ناامیدی از رحمت
خداست .

هیچست آن دهان و نبینم از او نشان
مویست آن میان و ندانم که آن چه مویست
اشاره به خداوند است .

بی گفتگوی ، زلف تو دل را همی کشد
با زلف دلکش تو کرا روی گفت و گوست
اشاره به توحید است .

غزل ۶۲

حافظ اندر درد او میسوز و بی درمان بساز
زانکه درمانی ندارد درد بی آرام اوست
درست بیت این است حافظ آرامی و با این درد بی درمان بساز...

غزل ۶۳

فریاد حافظ این همه آخر بهره زه نیست
هم قصه غریب و حدیثی عجیب هست
اشاره به آیه قرآن است، شاید در سوره نزدیک والصفات
مفهوم بیت این است که آنچه عجیب است داستان عشق است عشق را باید
دید، لمس کرد. البته عشق ورزی مشکلات دارد کار همه کس نیست. رسیدن بخدا
آسان نیست.



غزل ۶۴

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن
بسوخت دیده ز حیرت که این چمبوالعجبیست
صحیح مصرع اول این است پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز...

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه
کنون که مست و خرابم صلاح بی ادبیست
یعنی برای مصلحت خود را به میخواری زده ام

غزل ۶۵

سهو خطای بنده گرش اعتبار نیست
معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست
صحیح این است :
سهو و خطای بنده که گیرند اعتبار
معنی عفو و رحمت پروردگار چیست

غزل ۶۶

در آن زمین که نسیمی وزد زطره دوست
چه جای دم زدن نافهای تاتاریست
صحیح این است :

در آن چمن که نسیمی وزد زطره دوست
چه جای دم زدن از نافهای تاتاریست

بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق
که مست جام غروریم و نام هشیاریست
جامه دلق صحیح است .

لطیفه ایست نهانی که عشق از او خیزد
که نام آن نه لب لعل و خط زنگاریست
عشق تشعشعی از ذات الهی است در حالیکه عقل تشعشعی از جهان عقل است
عشق هم در هر کسی هست منتها گیرنده و کلاس فرق می کند . کلاس باید بالا
باشد تا عشق به تمام معنی باشد و گرنه بنا هم عشق دارد که دیوار می سازد ،
اما آن عشق به انسان خلاقیت می دهد اگر شاعر آن عشق را داشته باشد می شود
حافظ ، سعدی پس گیرنده و کلاس فرد باید بالا باشد تا عاشقی به او اطلاق
گردد .

غزل ۶۷

باده لعل لبش کز لب من دور مباد
راح روح که و پیمان ده پیمانه کیست
اشاره به حضرت رسول است .

دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو
باز پرسید خدا را که به پروانه کیست
اشاره به مولا علی است .

غزل ۶۸

مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد
نیت خیر مگردان که مبارک فالیست
اشاره به ظهور است .

کوه اندوه فراق به چه حالت بکشد
حافظ خسته که از ناله تنش چون نالیست

صحیح این است که: کوه اندوه فراق به چه طاقت بکشد .
حافظ خسته . . .

غزل ۶۹

کس نیست که افتاده آن زلف دو تا نیست
در رهگذر کیست که دامی ز بلا نیست
زلف دو تا از نظر ظاهر یعنی زلفی که دوشق می کنند اما اینجا یعنی خیر و شر
که هر دو زلف خداوند است . یکی عمل و دیگری عکس العمل می باشد .

روی تو مگر آینه لطف الهیست
حقا که چنین است و درین روی وریا نیست
داریم که لیس لله آیه اکبر منی .

از بهر خدا زلف میپیرای که مارا
شب نیست که صد عریده با باد صبا نیست
زلف میارای صحیح تر است ، گرچه میپیرای هم بد نیست .

باز آی که بیروی توای شمع دلفروز
در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست

نور که با صفا مترادف نیست نور و ضیاء نیست ، صحیح می باشد .

تیمار غریبان اثر ذکر جمیل است
جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست

سبب ذکر جمیل است .

غزل ۷۰

از روان بخشی عیسی نزنم دم هرگز
زانکه در روح فزایی چولبت ماهر نیست
اشاره به مولا علی است که از برخی پیامبران مقامش بالاتر است ، حضرت موسی
می گوید رب ارنی انظر الیک و جواب می شنود لن ترانی و علی (ع) می گوید کیف
اعبد رباً! لم اره؟ یعنی چگونه خدایی را که ندیده باشم می پرستم .

غزل ۷۱

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
یعنی ما که حقیقت و راستی را می پرستیم ، فرق داریم با زاهدی که ظاهر را

می‌پرستد و او نمی‌تواند حال ما را درک کند ، از این جهت هر چیزی که در مورد ما بگوید باطل است و جای نگرانی نیست .

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیراوست
در صراط مستقیم آیدل کسی گمراه نیست
الخیر فی ما وقع . هر چه خدا خواسته ، اون بهتره . چون خدا عالم مطلق است
ما عقلمان نمی‌رسد ، عواقب را ما نمی‌بینیم خدا می‌بیند . صراط مستقیم منظور
اسلام است در اسلام گمراهی نیست .

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست
ببین همان حافظی که ظاهراً "از شاه شجاع و شاه منصور تعریف می‌کند اصلاً "به
اصل شاهی معتقد نیست . می‌گوید تا سرانجام ما چی باشد ، بیدق یعنی سرباز
یعنی پیاده . یعنی ما با مردم راه می‌رویم اصطلاحی هست که می‌گویند پیاده
شو با هم راه برویم .

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست
آفرینش بسته بود ، باز کردیم . دایره‌ای پیدا شد که باید ۱۹ میلیارد سال با
نور فرشته راه رفت و بدان رسید ، این است که کسی آگاه نیست .

این چه استغناست یارب وین چه قادر حکمتست
حکمت اینجا حکومت است .

صاحب دیوان ما گویی نمی داند حساب
کاندترین طغرانسان حسبه الله نیست

رئیس کل حسابداری را می گفتند صاحب دیوان ، روی کاغذ می نوشتند حسبه الله
یعنی نزد خدا حساب خواهد شد ، فرمان شاهی و امضاء شاهی را طغرا می گفتند .

هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گو بگو
کبروناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست

صحیح این که : هر که خواهد گویا و هر که خواهد گو برو . یعنی همه جا می شود
هم به خدا تعرض کرد و هم رو به خدا کرد .

بر درمیخانه رفتن کار یک رنگان بود
خود فروشان را بکوی میفروشان راه نیست
منظور می حقیقت است .

هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
تشریف یعنی خلعت ، منظور این است که خلعت تو (خدا) عمومی است اگر ما
قابل نیستیم از خود ماست .

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست
پیر خرابات یعنی ائمه و تمام کسانی که هادی هستند .

غزل ۷۲

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست
یعنی بالاخره باید از قالب تهی شد . آنهم باید بدنت را با عشق تخلیه کنی
او را به چشم پاک توان دید چون هلال
هر دیده جای جلوه آن ماهواره نیست
خدا تشبیه به هلال شده ، یعنی راه پیدا کردن به معنویات و راه الهی مشکل
است .

غزل ۷۳

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
منت خاک درت بر بصری نیست که نیست
نفی در نفی افاده اثبات می کند یعنی همراهش هست .
از حیای لب شیرین توای چشمه نوش
غرقاب و غرق اکنون شکری نیست که نیست

از خیال لب شیرین صحیح است ، چون حافظ از تکرار خوشش نمی آید ، اگر حیا باشد که نیاز به عرق نیست ، اگر حیا باشد که نیاز به عرق نیست ، چون لازمه حیا عرق است ، اما از خیال صحیح است .

غزل ۷۴

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست
اینهمه نیست یعنی مهم نیست .

از دل و جان شرف صحبت جانان غرضت
غرض اینست و گرنه دل و جان اینهمه نیست
معرفه الله منظور است خلقت الادم کیف اعرف

دولت آن است که بی خون دل آید بکنار
ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست
می گوید : خدا یا اگر می خواستی بهشت را بدهی می دادی ، دیگر عمل چرا می خواستی

دردمندی من سوخته زار و نزار
ظاهرا "حاجت تقریر و بیان این همه نیست
دردمند چون منی سوخته و زار و نزار صحیح است .

غزل ۷۶

چرا ز کوی خرابات ، روی بر تابم
کزین بهم ، به جهان هیچ رسم و راهی نیست
کزین بهم یعنی از این بهتر . منظور اسلام است که بهترین می باشد .

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست
می گوید : ریشه همه گناهان در مردم آزاری است .

چنین که از همه سودام راه می بینم
به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست
مصرع دوم ، به از حمایت زلف توام صحیح است .

غزل ۷۷

بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
وندران برگ و نوا خوش نالهای زار داشت

منظور حضرت رسول و قرآن است .

یاراگر ننشست با ما نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران بود از گدایی عار داشت
از گدایان عار داشت صحیح است .

غزل ۷۹

چمن حکایت اردی بهشت می گوید
نه نه عاقلست که نسپه خرید و نقد بهشت
یعنی بهتر این است که انسان از نمونه بهشت که بهار است لذت ببرد .

غزل ۸۰

نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل
تو پس پرده چه دانی که که خویست و که زشت ؟
صحیح مصرع دوم این است که : توجه دانی که پس پرده که زیبا و که زشت .

غزل ۸۴

ساقی بیار باده که ما صیام رفت

در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت

یعنی مردم قرآن را فقط در ماه رمضان می‌خوانند ولی ما همیشه می‌خوانیم ،
قرآن خوانی ما به جهت شوکت و ناموس نیست باده منظور قرآن است که انسان
را سرمست می‌کند ، سرمستی هم به مفهوم کار غیر ارادی انجام دادن می‌باشد
یعنی انسان بی‌اختیار به انجام کاری شروع می‌کند . در قرآن داریم که بندگان
خدا وقتی قرآن می‌خوانند به سجده می‌افتند و گریه می‌کنند .

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم

عمری که بی‌حضور صراحی و جام رفت

دنباله بیت بالاست ، یعنی زاهدان ریایی به جهت وجهه و نام‌آوری قرآن را
در ماه رمضان می‌خوانند ولی من که در جهت مخالف آنها حرکت می‌کنم ، در
آن وقت عزیز نخواندم و حالا می‌خواهم قضای آن را بجا آورم .
عمر مال که بی‌حضور دوست و قرآن سپری شد در واقع بر باد رفت .

غزل ۸۷

حسنت باتفاق ملاححت جهان گرفت
آری باتفاق جهان می‌توان گرفت

حضرت رسول خیلی زیبا بود ، حتما "شنیده‌اید . مردم او را با حضرت یوسف
مقایسه می‌کردند . خود حضرت از جبرئیل پرسید که مردم چنین می‌گویند آیا
واقعا "این‌طور است ؟ جبرئیل گفت : انت املح یعنی ملاححت تو بیشتر از یوسف
است منهم دارم که :

خدایچه گویشکن . قیمت زلیخا را
که پیش ماه تو یوسف متاع بازار است
حاصل بیت این است که نبوت تو باتفاق ملاححت دنیا را گرفت .

افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع
شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت
در زبان گرفت یعنی آتش گرفت ، زبانه کشید یعنی سوخت و نتوانست فاش کند .

زین آتش نهفته که در سینه منست
خورشید شعله‌ایست که در آسمان گرفت
عشق الهی از همه چیز بالاتر است ، فکنت کنزاً "مخفیا" فخلقت الخلق فکی اعرف

فاحببت عن اعرف یعنی من گنج مخفی هستم ، پس خلق کردم انسان را که
شناخته شوم پس دوست دارم که شناخته شوم .

می خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست
از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

یعنی زبان گل بند آمد . نیست برگهای گل پیچیده شده ؟ تشبیه است ، البته
صبا اشاره به انبیاء می باشد که حجاب از جمال الهی بر می دارند .

آن روز شوق ساغر می خرمم بسوخت
کاتش زعکس عارض ساقی در آن گرفت
ساقی : منظور مولا علی است . منم دارم که به علی شناختم من به خدا قسم ،
خدا را . می گوید نباعظیم . در قرآن ده بیست جا اشاره به حضرت علی هست
اصلا "حروف تهجی قرآن اسم ۱۴ معصوم است .

الرا : یعنی الی الله الی الرسول

حم : یعنی قسم به حسنین محمد

طسم : فاطمه و حسنین و محمد

طه : فاطمة ابوها

حدیثی است که فاطمه است و پدرش و شوهرش و بچه ها که فقط اسم فاطمه را
می آورد .

قف : قسم به قائم آل محمد

ص : قسم به صادقین (امام محمد باقر و امام جعفر صادق را هم باقرین و هم

صادقین می‌گویند) .

در آخر سوره رعد هم اشاره‌ای به حضرت علی هست : *و يقول الذين كفروا لست مرسلًا "قل كفى بالله شهيدًا" ابینی و بینگم و من عنده علم الكتاب .*
به کافران بگو که بین من و شما خدا گواه است و کسی که دانش کتاب پیش اوست ،
یعنی علی .

خواهم شدن به کوی مغان آستین فشان

زین فتنه‌ها که دامن آخر زمان گرفت

دیر مغان یعنی خاندان علی . نیست درد دیر مغان شراب درست می‌کردند و
مردم را مست می‌کردند ؟ متوجه شدن به خاندان علی هم انسان را از فتنه‌ها
برکنار نگه می‌دارد یعنی از خود ظاهری بیخود می‌کند مثل قرآن که آدم را
دیوانه می‌کند و پی‌اختیار «سجده و بکیا» به سجده و گریه می‌افتد .

غزل ۸۸

شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت

فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت

در دعای کمیل هست که صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک بر فرض
که خدایا بر عذاب تو صبر کنم به فراق تو چگونه صبر کنم ؟

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتیست که از روزگار هجران گفت
جهنم یعنی نبودن بهشت ، نبودن بهشت یعنی نبودن قرب خدا .

فغان که آن مه نامهربان مهر گسل
به ترک صحبت یاران خود چه آسان گفت
مصرع اول : فغان که آن مه مشکل پسند دشمن دوست صحیح است .

غم کهن به می سالخورده دفع کنید
که تخم خوشدلی اینست پیر دهقان گفت
پیر دهقان : پیامبر - ائمه .

غزل ۸۹

یارب سببی ساز که یارم به سلامت
باز آید و برهاندم از بند ملامت
یعنی امام ظهور کند و ما سرلند شویم .
امروز که دردست توام مرحمتی کن
فردا که شوم خاک ، چه سود اشک ندامت
مفهوم شعر من است که :

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم
روزی سراغ وقت من آیی که نیستم
محراب ابرویت بنما تا سحرگهی
دست دعا برآرم و درگردن آرمت
محراب ابروان بنما ، صحیح است .

غزل ۹۰

ای هدهد صبا به سبا می فرستمت
بنگر که از کجا به کجا می فرستمت
یعنی ای انسان تو را من دارم بالا می کشم ، مثل اینکه هدهد را بفرستند به
شهر سبا ، شهر بلقیس .

ساقی بیا که هاتف غییم به مزده گفت
با درد صبر کن که دوامی فرستمت
من لاصبرله لایمان - ان الله مع الصابرين - الصبر مفتاح الفرج .

غزل ۹۱

ای غایب از نظر به خدا می سپارمت
جانم بسوختی و بدل دوست دارمت

مصرع دوم به جان دوست دارمت صحیح است .

صد جوی آب بسته‌ام از دیده برکنار

بر بوی تخم مهر ، که در دل بگارمت

مصرع دوم ، بر بوی بذر مهر صحیح است ، بهترین بیت این غزل را متأسفانه

در نسخه قزوینی نیاورده‌اند که این است .

گردیده دلم کند آهنگ دیگری

آتش زخم در آن دل و در دیده آرمت

خونم بریخت وز غم عشقم خلاص داد

منت پذیر غمزده خنجر گذارمت

صحیح مصرع اول این است : خونم بریز و از غم عشقم خلاص دار .

می‌گیرم و مرادم از این سیل اشکبار

تخم محبتست که در دل بگارمت

مصرع دوم ، بذر محبتست صحیح می‌باشد .

غزل ۹۲

میر من خوش می‌روی کاندر سرویا میرمت

خوش خرامان شو که پیش قدر عنایمیرفت

خطاب به سیدالمرسلین و مولا است .

گفته بودی کی بمیری پیش من تعجیل چیست
خوش تقاضا میکنی پیش تقاضا میرفت
خطاب به پیامبر که دعوت به جهاد می کند .
گرچه گرچه جای حافظ اندر خلوت وصل تو نیست
ای همه جای تو خوش پیش همه جا می رفت
خطاب به خداست که در همه جا هست .

غزل ۹۴

رندان تشنه لب را آبی نمی دهد کس
گوئی ولی شناسان رفتند از این ولایت
اشاره به خود حافظ است که من از اولیا هستم [استاد بارها از این بیت به عنوان
کلید شناخت چهره واقعی حافظ یاد می کرد] .

در زلف چون کمندش ای دل میبچ کانجا
سرها بریده بینی بی جرم و بی جنایت
مثل یحیی و حضرت سیدالشهدا یعنی کسی که راه خدا برود ، شهید می شود
چشمه به غمزه ما را خون خورد و می پسندی
جانا روانها شد خونریز را حمایت

خداوند بعضی وقتها دشمن را بلند می‌کند مثل شیطان . راجع به مغضوبین آیهای هست که در آخر زمان آنها را فوق همه قرار می‌دهیم تا هر چه می‌دانند بکنند و شایسته عذاب جاویدان باشند .

در این شب سیاهم گشت راه مقصود

از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

برای صادق هدایت این بیت را می‌خواندم و به شوخی می‌گفتم : از گوشه‌ای برون آی ای صادق هدایت . بوف کورش یک شب پدر ما را درآورد ، اصرار کردیم که چیزی بخوان ، زیاد اصرار کردیم ، بوف کور را که تازه نوشته بود درآورد و خواند . در بوف کور هم عجیب مناظر کریمه است ، همه ناراحت شدیم . بعداً حضار به من گفتند که تو هم چیزی بخوان . منم هذیان دل را که تازه سروده بودم خواندم همه سرحال آمدند . نیما گفت من شعری لطیف‌تر از این ندیده‌ام . هدایت آخرش هم خودکشی کرد . به من و نیما هم زیاد می‌گفت که بیایید خودکشی کنیم . من هم دو سه بار تصمیم گرفتم انتحار کنم ولی خدا نگه داشت . خودکشی در اسلام حرام است . در اسلام چه خود را بکشیم و چه دیگری را فرق نمی‌کند . به هر صورت منظور بیت اولیا الله است که برای بشریت حکم ستاره‌ها را صادر دارند

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ

قرآن زیر بخوانی در چارده روایت

منظور چهارده معصوم است . اوصیا چهارده نفر هستند انما ولیکم الله و رسوله و اولی الامر منکم . با حضرت فاطمه ۱۴ نفر می‌شوند .

غزل ۹۵

مدام مست می‌دارد نسیم جعد گیسویت
خرابم می‌کند هر دم فریب چشم جادویت
یعنی خداوند در همه چیز ظهور می‌کند ، حتی اغوا هم که می‌کند نوعی هدایت
است تا در آخر بشر راه راست را پیدا کند .

تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسریارائی
صبا را گو که بردارد زمانی برق از رویت
یعنی انبیاء را بگو که نقاب از چهره تو بردارند تا جلوه کنی . انبیاء به جهت
لظافت به صبا تشبیه می‌شوند .

غزل ۱۰۱

گره زدل بگشا و ز سپهر یاد مکن
که فکر هیچ مهندس چنین گره‌نگشاد
مهندس اسم فاعل هندسه است و اینجا به معنی فیلسوف است .

ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم
که لاله می‌دمد از خون دیده فرهاد

مصرع دوم خاک دیده فرهاد صحیح است .

بیا بیا که زمانی ز می خراب شویم
مگر رسیم به گنجی در این خراب آباد

معلوم می‌شود که می «هامبورسون» نیست چون با آن می نمی‌شود در دنیا به گنج رسید . خراب آباد منظور دنیا است که هم باید باشد و هم باید فهمیده شود ، که فایده‌ای ندارد ، محل امتحان است . انسان باید امتحانش را بدهد و برود .

نمی‌دهند اجازت مرا به سیر و سفر
نسیم باد مصلا و آب رکناباد
نسیم خاک مصلا صحیح است . نسیم خودش باد است حافظ چنین نمی‌گوید .

قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ
که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد
مطرب حافظ قرآن است ، قرآن هم رتیم دارد ، تشبیه می‌کند به ساز ، چنگ هم سیمش ابریشمی است یعنی سیم چنگ را از ابریشم می‌کشیدند .

غزل ۱۰۲

دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد
من نیز دل بباد دهم هرچه باد باد
یار سفر کرده منظور امام زمان است .

غزل ۱۰۳

گرچه صد رودست در چشمم مدام
زنده رود باغ کاران یاد باد
باغ کاران اسم باغ بزرگی در اصفهان بوده .

غزل ۱۰۵

صوفی ار باده به اندازه خورد نوش باد
ورنه اندیشه این کار فراموش باد

هر چیز اندازه‌ای دارد . صوفی هم باید به اندازه الهی بخورد و گرنه
مضر است .

آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن
دست با شاهد مقصود در آغوشش باد

هر کسی که سنت خوب را اشاعه دهد ، تعلیم و تربیت الهی دهد . معلم شود
در این بیت دعا می شود .

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

انسان در اسلام ارزش هر چیزی را می فهمد . هر چیز را با ضدش می شناسد و
متوجه می شود که همه چیز لازم است . باید تسلیم شود .

تا خار نباشد معنی گل را نمی فهمیم ، تا شب نباشد معنی روز را نمی فهمیم .
بسیاری از داروهای مهلک یک ذره اش زنده کننده است اما اگر از میزان خارج
باشد کشنده می شود . مثلاً "بلادون اگر دو میلی باشد در اسهال خونی لازم
است تجویز شود اما اگر ۳ میلی گرم باشد می کشد . دهاتیها به این دارو
"بات بات" می گفتند .

[خلاصه منظور خواجه اینست که در آفرینش خطائی نیست ، چشمهای ما خطابین
هستند] .

غزل ۱۰۷

چشمی که نه فتنهء تو باشد
چون گوهر اشک غرق خون باد
فتنه: یعنی مفتون – عاشق، اما مصرع دوم از گوهر اشک صحیح است.

لعل تو که هست جان حافظ
دور از لب مردمان دون باد
دور از لب هر خسیس دون باد.

غزل ۱۰۸

ای که انشاء عطار د صفت شوکت تست
عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد
عقل کل اینجا پیامبر نیست، به معنی دریایی است که هر کس قطره‌ای از او دارد،
معنی بیت این است که تو عاقلتر از همه هستی، مبالغه است.

نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد
هر چه در عالم امرست بفرمان تو باد
یعنی تمامی کون و مکان . جهانهای انرژی را کون و جهان ماده را مکان می گویند .
در آخر این غزل قزوینی بیتی انداخته که این است :
حافظ خسته به اخلاص ثنا خوان تو شد
لطف عام تو شفا بخش و ثنا خوان تو باد

غزل ۱۰۹

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
پیکی ندوانید و سلامی نفرستاد
پیامی نفرستاد صحیح است .

دانست که خواهد شدنم مرغ دل از دست
ز آن خط چون سلسله دامی نفرستاد
مصرم دوم این است : از خال و خط آن دانه و دامی نفرستاد .

غزل ۱۱۰

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات
با دردکشان هر که در افتاد بر افتاد
دیر غلط است ، چون این دنیا دار مکافات است . دردی کش که به معنی انسان
قانع است اینجا منظور آل علی است .

غزل ۱۱۱

غیرت عشق ، زبان همه خاصان ببرید
کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد
خاصان یعنی آنها که عالمند و اهل ایمان نیستند . عام یعنی بیسواد عاشق .
من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم
اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد
منظور از مصرع دوم این است که : انسان در حالی که هست مستحق همانست
یعنی اقتضایش این بوده عملی که انسان در ادوار گذشته کرده نتیجه اش را در

حال می‌بیند . حال ساخته گذشته است و حالا هم داریم آینده را می‌سازیم .

چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار

هر که در دایره گردش ایام افتاد

[استاد ، هنگام خواندن این بیت بارها گریه کرد و بیت را تکرار نمود . مدام اللهم اکبر می‌گفت و خطاب به بنده فرمود . اگر بدانی که این بیت چه به روزگارم آورده است و ادامه داد آقامیرزا طاهری بود در خراسان که انسان نازنینی بود . آقای طلیعه هم بود در عدلیه تبریز ، که ما با هم معاشر بودیم . در شهریور ۱۳۲۵ که صهیونیستها آمدند و مردم را به بی‌دینی دعوت کردند . آقامیرزا طاهر نامهای به آقای طلیعه نوشته بود و مضمونش این بود که در مقابل این حادثه چه کنیم ؟ اگر تسلیم نباشیم ما را می‌کشند . در آن نامه این بیت را هم ، نوشته بود .

چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار

هر که در دایره گردش ایام افتاد

من و آقای طلیعه به حالتی افتادیم که نتوانستیم راه برویم و هر دو نشستیم زمین . به هر صورت معنی بیت این است که سیر روزگار واقعی انسان را آنچنان گرفتار می‌کند که کاری از دستش بر نمی‌آید . در غزلی دیگر می‌گوید :

آسوده برگنار چو پرگار می‌شدم

دوران چونقطه عاقبتم در میان گرفت

بعد از معنی بیت بالا استاد اشارهای به زمان حافظ کرد و به مناسبتی این بیت

را خواند :

جهان به گام من اکنون شود که دور زمان
مرا به بندگی خواجه جهان انداخت

و اضافه نمود :

این بیت را برای خواجه قوام الدین گفته . قوام الدین هم همه کاره شیراز بود وزیر بود ، هم صحبت شیخ اسحاق بود . با اینکه خیلی ثروتمند بود اما بخشنده هم بود . به دستگیری از مستمندان هم معروف بود . قبلا "خواندیم که آسمان و ماه غرق نعمت او هستند . پس استعداد تربیت داشته . اینست که حافظ تعریف می کند و تشویق به بهتر شدن می کند و می گوید که خوشحالم در زمان تو زندگی می کنم . اما محمد مبارز ریاکار بی دین را لعن می کند . خودش در خفا شراب می خورد و در ظاهر خمها را می شکست .

دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند

پنهان خورید باده که تعزیر می کند

جایی هم می گوید محتسب تیز است .

سؤال : استاد ، شیخ ابواسحاق به دست همین مهد مبارز کشته شد ؟

جواب : بله و خواجه هم متأثر شد چون تربیت پذیر بود و آن شعر معروف را می گوید :

حیف کان خاتم پیروزه بو اسحاقی . اما برای تیمورچی ؟ او را تعریف نمی کند ، آخر چه تعریفی بکند ، آنکه به حیوانات هم رحم نکرد . خوب آخر حافظ شم الهی داشت ، خدا ساخته بود . همینطوری که به کسی بد نمی گفت یا مدح نمی کرد . منهم دارم که :

شهریار! هم چون خواجه خدا ساخته نیست
چون تو بس شاعر برجسته که خود ساخته بود

تکلیف درسی

در پایان جلسه آن روز استاد با تبسمی فرمود: «چطور در مدرسه به محصل
تکلیف می‌گویند تکلیفی هم که تا جلسه بعد برای تو تعیین می‌شود، جمع کردن
و نتیجه‌گیری از اشعاری است که حافظیه پادشاهان گفته است». اما انجام تکلیف
استادانه در آن روزها به فراموشی سپرده شد و اکنون پس از گذشت ماهها از
سوگش بی آنکه پیراهن غم از تن درآورده باشم، دیوان خواجه را ورق می‌زنم، و
می‌خوانم که:

شکوه سلطنت و حکم کی ثباتی داشت
ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی

که برد به نزد شاهان ز من گدا پیامی
که به گوی می‌فروشان دوهزار جم به جامی

بگذر ز گبر و ناز که دیدست روزگار
چین قبای قیصر و ترک کلاه گی

سپهر بر شده پرویز نیست خون افشان
که ریزه‌اش سر گسری و تاج پرویز است

بده جام می و از جم مکن یاد
که می داند که جم کی بود و کی کی

شکل هلال هر سرمه می دهد نشان
از افسر سیامک و ترک کلاه ژو

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل میند بر اسباب دنیوی

بر در می گده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

به فراغ دل زمانی نظری به ماهرویی
به از آن که تاج شاهی همه عمرهای وهویی

شکوه تاج سلطانی که بیم جان درود رجست
کلاهی دلکش است اما به ترک سرنهی ارزد

آیا اگر این شعرها را به استاد می خواندم ، در تایید سخنانش نمی گفت
که : حافظ وقتی از جمشید و کیخسرو و سیامک و ژو چنین به بی ارزشی یاد می کند
تیمور و چنگیز و حتی ابوالسحاق و شاه شجاع باید حساب خود را بدانند و
بفهمند که از آنها چگونه یاد خواهد شد .

یادآوری حافظ از پادشاهان گذشته نه بدین سبب است که آنها را بزرگ می‌شمارد و یادشان را گرامی می‌دارد، بلکه از این جهت است که به پادشاهان وقت نشان دهد که پیش از شما پادشاهان قدرتمند و پرشکوهی بوده‌اند ولی اکنون چیزی جز یک مشت خاک از آنها باقی نمانده است. و غرضش از این تذکر نوعی هشدار است که به تهذیب نفس پردازند و دل به دنیا در نهند. گویا مضمون این دو بیت سعدی است که مدام در دیوان خواجه تکرار می‌گردد.

اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند
رستم و روئینه تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک
کز بسی خلق است دنیا یادگار

باری، شیراز حافظ به گواهی تاریخ و به شهادت اشعار خود خواجه، نه جای امن بود و نه از "سپهر تیزرو" چشم آسایشی داشت، تصویر فراغت و آرامش در اشعار خواجه اگر هست، بقدری کمیاب است که در مقایسه با طوفانهای وحشتناک روحی می‌توان ندیدهاش گرفت و حاصل لحظه‌هایی شمرد، که انسان سراپا درد نیز ممکن است در آن لحظه‌ها خود را به فراموشی سپارد.

روزگار عجیبی بود، روزگار حافظ. هر روز کسی در گوشه‌ای مدعی سلطنت می‌شد، و هر روز سری به بهای «کلاه سر» بر باد می‌رفت. قیامهای پی‌درپی مدعیان سلطنت و هرج و مرجهای دائمی و ناامنی‌ها و ناآرامیها گاه به حدی می‌رسید که آدمی چون حافظ نیز خاطر بدان ترک سمرقندی می‌داد، اگرچه ارزش یک خال هندو را بالاتر از سمرقند و بخارا می‌دانست «نه آیتیمور هزاران

ولایت ویران کرد تا سمرقند و بخارا را آباد سازد^۱ و در چنین روزگاری عارف شیرازی مجبور است یکی به نعل و یکی به میخ بزند و بقول استاد شهریار، پادشاهان را تربیت تشویقی نماید و آنها را به صراط مستقیم دین الهی دعوت نماید.

کدام تربیتی بالاتر از این که در مقابل ذهنیات شاهان بیماری چون چنگیز که اصالت را به پادشاهی می‌دهند و مردم را هیچ می‌انگارند «فکر می‌کنند که اگر همه مردم نیز کشته شوند باکی نیست چرا که سلاطین در جهان بسیارند و آنها حکایت یکدیگر خواهند گفت^۲» گفته شود:

که برد به نزد شاهان ز من گدا پیامی
که به‌کوی می‌فروشان دو هزار جم به جامی

۱- تذکره دولت‌شاه
۲- طبقات ناصری

۱ وحی - الهام - منقش
 تشعشع از خود ذاتِ خدا بکی (وحی) است
 و رای عقل، که مخصوص انبیای عظام
 دیگر تشعشع مخصوص اولیا و خواص
 هم از طریق عقل که نام او الهام
 سوم تشعشع لطف بیان بنام رکن
 که جفت قدرتِ خلافت است و فیضی عام
 ولی بهر سه تشعشع کمال میبخشد
 دل شکسته که احسان و ستیلا تمام
 بریزد - منقش / عوید / ۱۳۸۰

